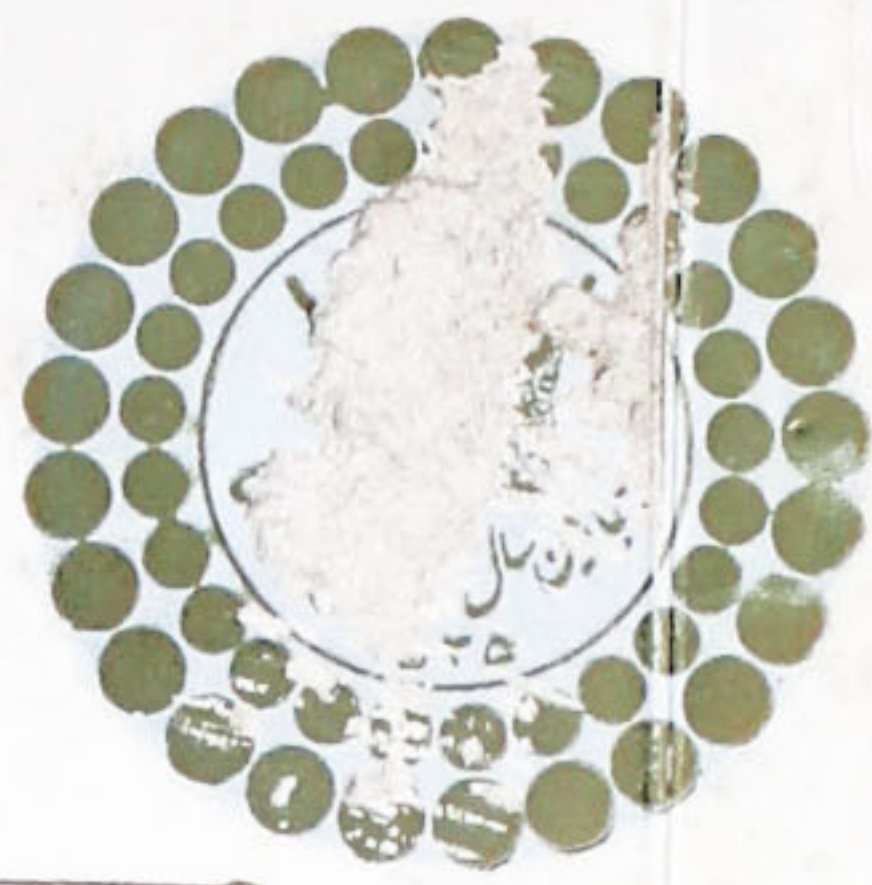


آثار و دانشگاه اصفهان

۱۶۹



سال

رسالة النفسیه

تالیف:
فضل الله بن حامد الحسینی

(در ۹۲۱ هجری)

تصحیح و تحشیه:

اسماعیل واعظ جوادی

دانشیار فلسفه

سال

چاپ افست دانشگاه اصفهان



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

**پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ**







آثار و آثار دانشگاه اصفهان

۱۶۹

رسالة النفسیه

تالیف:

فضل الله بن حامد الحسینی

(در ۹۲۱ هجری)



صحیح و تحشیه:

اسماعیل واعظ جوادی

دانشیار فلسفه

دانشگاه اصفهان

چاپ افست دانشگاه اصفهان

129785



یکی از رسالت‌های مهم دانشگاهی علاوه بر گسترش فرهنگ، زنده‌سازی
آثاری میباشد که در بستر زمان پیشین آرمیده است. شورای انتشارات دانشگاه
اصفهان بدین منظور، احیاء آثار ملی فرهنگی و معارف دینی را وجهه همت
خویش قرار داده، در صدد آنست که تألیفات ارزنده پیشینیان را به چاپ رساند.
رساله حاضر که حاوی مطالب روانشناسی فلسفی و نکات تربیتی دینی میباشد،
توسط همکار عزیز دانشمند آقای دکتر اسماعیل واعظ جوادی دانشیار فلسفه
دانشگاه اصفهان تصحیح و تحقیق مفهومی شده است بدین معنی که به ترکیبات
لفظی و نکات دستوری پرداختند بلکه در توضیح اصطلاحات و مأخذیابی اقوال
بزرگان و ضبط درست آنها کوشش دقیق بکار بردند.
توضیح اینکه نسخه عکسی این رساله منحصر بفرد در کتابخانه مرکزی
دانشگاه اصفهان موجود است، امید آنکه با همکاری فرهنگ دوستان گرامی،
بتوانیم در طبع و نشر متون اصیل فرهنگی خویش توفیق یابیم.

احمد کیاست پور

معاون پژوهشی و رئیس شورای انتشارات دانشگاه اصفهان

بناام خدا

پیشگفتار

رساله ای که بنظر خوانندگان گرامی میرسد از چند نظر شایان توجه است :

۱- در فهرست موجود نامی از آن برده شد ، خاصه در فهرست ارزشمند آقای منزوی که حاوی اسامی نسخ خطی پارسی است معرفی گشت (۱) و برای نخستین بار است که این رساله مورد مطالعه قرار میگیرد .

۲- به لحاظ اصالت نسخه و اینکه بکلمه مؤلف است ، در ذرا اعتماد بوده ، صحت مطالب و نظر یکی از دانشمندان و عرفای این سرزمین آنچنانکه هست در دسترس همگان قرار میگیرد . چون نسخه بدلهای دیگری از آن یافت نشد ، بعنوان یک متن منحصر بگرفته می شود . شواهدیکه موبد بر اصالت نسخه است ؛ گذشته از آنکه نوع کاغذ و خط مربوط به قرن دهم میباشد ، تاریخ کتابت (= ۹۲۱) با تاریخ تألیف کتاب یکیت و مؤلف در خاتمه اشعارش میگوید :

نصد و میت بدو یک افزون کا مد این نقش ز کلکم بیرون

پس از آن آمده :

تنت الرسالة التفسیه فی شهر ذی الحجة العرام سنة ۹۲۱ ، احدى وعشرين وتسعما^{نه}

همچنین در چند مورد ، مؤلف ضبط دست کلمات را در حاشیه نوشته است که با توجه به

(۱) - فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف احمد منزوی نشریه شماره ۲۱ موسسه فرهنگی منطقه ای تهران ۱۳۴۹ ، جلد

قرائن فلسفه‌شناسی می‌توان گفت که در اصالت خط مولف و تاریخ فلسفه نزدیکی وجود ندارد.
۳- از نظر کتاب‌شناسی، بلحاظ موضوع کتاب نیز قابل توجه است. چون تنها شرح یک حدیث
نیست بلکه حاوی مطالب فلسفی، پزشکی بستنی، روان‌شناسی تحلیلی، عرفان نظری، تفسیر
عرفانی و نکات اخلاقی و تربیتی بسیار جالب توجهی می‌باشد.

از نظر روان‌شناسی فلسفی و تحلیل عرفانی در شناخت روان آدمی و نیروهای آن، مفاهیم ارزنده‌ای
با بیان ساده نگارش یافت و نیز بعنوان یک متن تربیتی شایان توجه است.

همچنین بلحاظ شرح و تعریفات و توضیحاتی که درباره اصطلاحات روان‌شناسی و تربیتی و
اخلاقی داده است، متمایز فرهنگ اصطلاحات و یادواره نامه تربیتی و اخلاقی می‌باشد
که پس از مطالعه آن، مفاهیم بسیاری از عبارات متون عرفانی و تربیتی و اخلاقی با
وضوح درروشنی بیشتری برای خواننده حاصل میشود.

نام رساله و موضوع آن :

→ دوم . ص ۱۲۳۰ ذیل عنوان : شرح حدیث من عرف نفسه، چهار رساله در این موضوع از چهار نگارنده بری
شمرد که در کتاب آنها نام‌شناس قید شده همچنین در همین کتاب ص ۱۴۶۲، رساله نفسیه (درباره نفس نوازه - آثاره)
تالیف شاه نعمت‌الله و در صفحه ۱۴۶۴ رساله نفسیه عرفی شیرازی (۹۶۳ - ۹۹۹) را یاد آور میشود که بعنوان ای
نفس، ای نفس می‌باشد. این رساله همی در روان عرفی در تهران بطبع رسیده است. با مطالعه و بررسی، اعیان الشیعه،
- الذریعه - فرت کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، - آستان قدس رضوی - پونج - بروکلین - تاشکند، نشانی از
رساله مورد بحث با یافت نشد.

مولف در پایان رساله (۱) چنین می نویسد:

این نسی که کردم از سر صدق انشاء نفسیه شدش نام ز ملک اسماء
تا هر که بخواند و شناسد خود را از هستی خود راه برد سوی خدا

همچنانکه تصریح شد، و در خاتمه مطالب قید گردید که؛ (تمت الرسالة النفسية) ابهامی
در نام این رساله نیست و وجه تسمیه آن از این قرینه بود که در شرح حدیث؛ «من عرف نفسه
فقد عرف ربه» نگارش یافت و در آغاز متن چنین آمده است:

رسالة فی شرح حدیث صدر عن صدر الرسالة، قال رسول الله صلی علیہ وسلم؛

- من عرف نفسه ... و مقصود نگارنده نیز در ریاضه (۲) چنین بیان شد:

هست مقصود من از انشاء این نسی که تو ره ز نفس خویش جویی سوی ملک لایزال
و نیز در مثنوی پایان کتاب (۳) مولف گوید:

زین همه گفت دشمنه سخنان غرض اصلی من نیست جز آن
که بود سالک ره را چو درا تا بدین قافله آرد ره را -
این همه نقش ز نقش هوس است ره به تقاشش برد هر که کس است

چنانکه مشهور است، گذشته از آنکه مولف بشیوه ای ساده و روان، راه خویشتن -

(۱) - صفحہ ۵۴ من

(۲) - صفحہ ۳

(۳) - صفحہ ۵۴

شناسی را هموار مینسازد، از این رهگذر به اثبات واجب متعال می پردازد و هنرش آنکه قرآن و وجدان و عرفان را بهم می آمیزد. او حرف ارباب حکم گفت، و در دریای کرم گفت، تا کف ای ز انقاس اهل صفا هدیه اصحاب و فاسخت چنین خواست که: تخته کز و شود شهباز جان را قوتی در هوای عالم معنی گشاید پروبال (۱)

مؤلف رساله

ناش، فضل الله، پسر حامد مشهور به حسینی میباشند، شگفت اینکه نام وی و پدرش در متن رساله مخدوش گشته مینماید که (عبدالله بن احمد) باشد ولی آنچه ان نیست که (فضل الله بن حامد) خوانده شود. مضافاً آنکه در صفحه اهداء رساله بنام حاکم عصرش، بعنوان برائت استهلال بمناسبت نام خویش عباراتی از قبیل: «ذالک فضل من رب العالمین» و یا «از مطلع مرجمت و افضال» و نیز «از فیض فضل نامتناهی الهی» و نظائر آن برای نگارنده و این شیوه تردد ارباب صناعت، از شواهد و اشارات محسوب میگردد و اگر نام محمول و مخدوش (عبدالله بن احمد) در مطاق پذیرش میبود، میبایستی قرائن معالی نیز یافت میشد. در کتب تراجم و تذکره ما و حتی در منابع تحقیقی خاصه زندگینامه بزرگان ادب و عرفان و شعر در یاد سند و پنجاب نیز شرح حالی از مؤلف (با احتمال به ضبط های مختلف) یافت شد علیهذا منت یابنده خبر از نگارنده رساله، بر بنده فرض عین، بل عین فرض خواهد شد.

از مجموعه اطلاعاتی که خود مؤلف رساله بامیدهد، تا حدودی شناسائی وی بر ایامان چنین

حاصل است که :
 سال تولد وی در ۸۷۱ هجری است زیرا سال تالیف و اتمام رساله ۹۲۱ می باشد
 و درستی می از فقیده دنیا چه رسد به تصریح میکند که ؛
 خاصه در وقتی که رفته کاروان عمر من قرب پنجه مترل از راه اجل سوی زوال
 بنا بر این معلوم میشود که مولف ، این رساله را در سن پنجاه سالگی نوشت و پس از کسر
 ۵۰ از ۹۲۱ ، تاریخ تولد مولف در حدود سال ۸۷۱ روشن میگردد . دیگر بحث از اینکه
 در کدام ماه و روز دنیا آمد ، کار زایچه نویسی است که در آن طرف عمر سعی بی تاسف دارند
 و این بنده را در آن وادی راهی نیست .

مولف از مریدان خواجه نظام الدین عبداللطیف است که وی از کرامات قدوة -
 العارفین خواجه محمد کوسوئی حکایت میکند در متن رساله (ص ۳۰) بدین عبارت گوید :
 « این حقیر از حضرت ولایت پناهی ، خواجه نظام الدین عبداللطیف چنین استماع دارد که شخصی
 بصحبت قدوة العارفین خواجه محمد کوسوئی رسید ... »
 چون غرض اینجانب تهیه برف انبار و نوشتن مقدمه ای پیش از ذی المقدمه نیست لذا
 از پرداختن به شجره نامه خواجه نظام الدین و خواجه محمد کوسوئی خودداری و به این مقدار از تعیین
 هویت مولف بسنده مینمایم .

مقام علمی نویسنده

در مورد مقام علمی مولف ، خواننده گرامی در خواهد یافت ، که وی مردی عارف

است که خود را اهل الله (۱) قلمداد میکند و زوقش بمشرب نجم الدین کبری صاحب
مرصاد العباد و معی الدین عربی (شیخ اکبر) گرایش خاص دارد و نگارش حروفیه
رانیز داراست. بآنکه مطالب فلسفی را بسادگی بیان میکند و در حدیث و قدم روح انسان
سخن میگوید، ولی بالنظر فلاسفه مخالفت دارد و گوید: «فلاسفه را غلط از اینجا امتداد و پنداشته
که این صفات را بکلی دفع میباید کرد» (۲)

و بآنکه عامل اسامی ترکیه نفس را کیمیاء شریعت میداند (۳) مع الوصف بالنظر
قشریون که از آنها به (علاء روم) تعبیر میکنند، روی موافق ندارد و در حق آنان چنین
گوید (۴): «آن شمشیر باشی که بعضی از علماء روم که هم علمای ایشان مثل تسمیه شی با هم تقیض است»
گذشته از این مقوله، نگارش آگاهی وی از نظرات فلاسفه نامی چون رازی، شیخ الرئیس
ابن سینا، و شهید اشراقی و نیز اطلاعی از سخنان عطاء عرفان همانند عین القضاة، شیخ اکبر معی
الدین عربی، نجم الدین کبری رازی، شاه نعمت الله ولی و امثالهم، شمه ای بجای نگذارد که
مؤلف، دانشمندی نیک آگاه و عارفی صافی ضمیر و پاک نهاد است. و در چنین مورد پس
از نقل عقاید دیگران، نظر خویش را ابراز میکند و این حکایت از آن دارد که وی دانشمندی

(۱) - صفحہ ۱۶ متن رسالہ

(۲) - صفحہ ۴۸ متن رسالہ

(۳) - صفحہ ۴۸ متن رسالہ

(۴) - صفحہ ۵۱ متن رسالہ

صاحب نظر است و خوانندہ در ضمن مطالعہ رسالہ باین نکتہ توجہ خواہد کرد .
علاوہ آنکہ ، صاحب طبعی روان و قریحہ ای جوشان است و در بحر مختلفہ عروضی اشعاری
سرودہ است و ہر چند فی نماید کہ انجام اشعارش در حد اعلا باشد ولی در حد متوسط خوب
بودہ و مضامین نیکو دارد .

غالب اشعار متن از نگارندہ رسالہ است جز چند بیتی کہ از دیگران نقل میکند و در این
نقل اشعار ، سحوی مشہود است کہ بعلمت سبک و شیوہ تالیفات آن زمان کہ غالباً -
یک دست و مین بنیدی است و بعلمت عدم مراجعہ مستقیم بہ متن مورد استفادہ
و بعرف انکار بر حافظہ ، این اشتباہات در آثار گذشتہ یکشم میخورد و همچنین است
در نقل آیات کہ در یکی دو مورد داخل کلمات صورت گرفت کہ در جایش با آنها اشارہ
شدہ و ضبط صحیح آیات و منقولات قید گردید .

نام پادشاہ «

مؤلف در دیباچہ رسالہ ضمن قصیدہ ای چنین تصریح میکند :

شاہ جم بہت ملکہ دینار سلطانی کہ هست

اہل علم و فضل را در دور او مجد و معال

با مراجعہ بہ کتب تاریخی عجلتہ ، دو شخصیت حکومتی بنام ملکہ دینار ضبط گردید

۱۱۱- از آقای دکتر میرجعفری استاد محترم گروہ تاریخ دانشگاه امنیان سپاسگزارم کہ در شناسائی

(ملکہ دینار) بندہ یاری فرمودند

یکی : ملکہ دینار غز (۱۱) (۵۹۱-۵۸۳) معاصر سلطان شاہ بود کہ قبل از طغان شاہ در سرخس حکومت میکرد ، و مسلماً منظور مولف این پادشاہ نیست زیرا عمر مولف ، حدود چہار قرن پس از وی میباشد .

دیگر ، ملکہ دینار پد ملک شمس الدین (معاصر شاہ عباس اول) میباشد ، اسکندر بیک مینوید (۲) : « ملک دینار والی کل ولایت کبج و مکران بود ، از خرد بہرہ داشت و از مقام بکبر و بزرگی فرود آمدہ ، از حہارت نقش این بیت نقش نگینش بودہ :

خداوند جهان را اگر نمودی ملک بسیاری نداد کبج و مکران را چنین آسان بدیناری
 همچنین ، اسکندر بیک کہ جریان فتح قلغہ بن فہل از ولایت کبج و مکران بد گنجعلی خان حاکم کرمان در سال ۱۰۲۳ را شرح میدہد ، پس از شکست ملک شمس الدین ، علت مورد عفو قرار گرفتن او را چنین مینویسد :

« چون ملک شمس الدین دعوی سیادت و تشیع و دستداری اہلیت ظاہرین مینمود ، مراحم خسروانہ شامل حال او گشتہ ، مقرر شد کہ بدار الامان کرمان رفتہ با کوچ و متعلقان در آن ولایت بفرغت روزگار گذرانند .

(۱) - تاریخ کرمان و پاریزی ص ۴۲۴ - روضۃ الصفا ج ۴ ص ۲۶۸ و ۲۶۹ - حیب السیر ج ۲

چہارم از مجلد دوم ص ۶۳۵ .

(۲) - تاریخ عالم آرای عباسی ، بگوشش ایرج افشار (تہران ، امیر ۱۳۲۵) جلد دوم ص ۸۶۲ .

با توجه به نکته اخیر، و با توجه به قرائتی که در رساله وجود دارد، معلوم میشود که مولف از علماء شیعه میباشد زیرا که در دو مورد (۱) در نهایت احترام و اعتقاد از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نقل کلام و استشهاد مطلب میکند و خاصه نسبت (حسینی) جای تردیدی در شیعی بودن مولف رساله باقی نمیگذارد.

شیوه تصحیح

در مواردی که نسخ متعددی از یک رساله در دست باشد، غالباً آدم نسخ (کمترین آنها) را ملاک متن قرار میدهند و دیگر نسخه‌ها را نسخه بدل قید میکنند و اختلاف ضبط‌ها را در ذیل صفحات مربوط میآورند. اما در مورد نسخه‌های منحصر بفرد و بی بدیل، تصحیح و تحقیق در مطالب آنها بسیار دشوار است و مستلزم نظر اجتهاد است چون آسانکاری و یاوری نسخه بدلها در کار نیست. علیهذا:

- ۱- در دست خولدن عبارت ضبط صحیح آنها از روی خط و سبک نگاشتی که حدود چهار قرن با زمان ما فاصله دارد.
 - ۲- تحقیق در منابع گفتار لازم است زیرا که گاهی سخنان منسوب به دیگران شده و در فهم مقصود گوینده اصیل دشواری پیدا آورد.
 - ۳- ضبط دست آیات و احادیث و اعراب گذاری آنها که قرائت و فهم آنها تا اندازه‌ای برای سطح متوسط هم میسر شود.
- علاوه بر نکات مذکوره، کوشش شد تا بصورت فنی‌ترین شیوه طبع کتاب در آید یعنی هم دارای شماره کس اجمالی و تفصیلی مطالب - اعلام اشخاص - کتابها - فرهنگ اصطلاحات (که

بنوبه خویش واژه نامہ دواشناسی - تربیتی - اخلاقی - عرفانی است) باشد و هم دارای عناوین سرصفه‌ای و حاشیه‌ای باشد که هرگز نکرده‌ای به جمال دریا بد که راجع به چه مطالب و اصطلاحاتی گفتگو شده است .

برای صحت امر و نبودن اغلاط زیانگر و هم نظر بر خطی بودن اصل متن ، شورای محترم انتشارات دانشگاه اصفهان موافقت کرد که بصورت دستنویس چاپ - افسست شود. از این رهگذر از لطف اعضاء محترم شورای انتشارات دانشگاه که با طبع این رساله که بنوبه خویش ، احیاء فرهنگ ملی و دینی میباشد موافقت فرمودند ، بویژه از امعان نظر فاضل محقق ، آقای دکتر کمال موسوی ، بسیار سپاسگزارم .

همچنین از دوست دانشجو آقای مسعود خندان که با صبر و دقت خاصی تمام این رساله را بخطشان نگاه داشته و همیانه سپاسگزارم .
ذکر این نکته لازم است که ، میشد ؛ مقدمه‌ای آچنانی نوشت تا (مشوی هفتاد من کاغذ شود) لکن چون غرض ، برف انبار کردن و حجم ساختن اثر نبود ، لذا درباره بسیاری از مطالب متن نظیر ، خلق قرآن - حدیث آفرینش آدم بصورت خویش - حدودش و قدم روح - مکتب مزاجی در تعلیم و تربیت و ... که فهرست تالیفات و رسائلی که در این موارد نگاه داشته خود یک کتاب میشود ، سخن کوتاه کردم ، نه آنکه توجه نکرده باشم . مع الوصف مغترب به عجز و

معترف به قصورم هر چند که تقصیری زلفت .
 اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقْرَأُ الْحِسَابُ

اسماعیل واعظ جوادی

دانشیار فلسفه

یادآوری: نظر باینکه مشخصات منابع مورد استناد در ذیل صفحات مربوط قید گردید و در آخر کتاب
 نام کتاب بصورت الفبائی باقی صفحات تنظیم گشت، لذا ذکر نماند مورد استناد بطور دوباره
 کاری صورت گرفت .

- پیشگفتار معنی
- یک تا یازده
- ۱-۳ دیباچہ (نام پادشاہ - سن مولف - تقد مولف - از نگارش مقالہ)
- ۴ حدیث نفس - حدیث کثر - حدیث جمال
- ۵ عین جامعہ - نام مولف رسالہ - ترکیب آدم - تفسیر لیبعدون
- ۶ بار امانت - لذت دل
- ۷ شریفترین معرفت - توقف معرفت حق بر معرفت نفس
- ۸ تعریف نفس - نظر عبدالرزاق کاشی - نظر شاہ ولی
- ۹ روح حیوانی - نفس ناطقہ - نظر جالینوس - ابن سینا - ابوالبرکات
- ۱۰ حدیث الناس معاون - نظر رازی در بارہ نفس - نظر عوالمی و شیخ اشراق
- ۱۱ حدیث اعداؤ - دشمن ترین دشمنان
- ۱۲ حدیث کبیل در بارہ نفس، (نفس نباتیہ، حیوانیہ، ناطقہ قدسیہ، کلئید الہیہ)
- ۱۳ نفس حیوانی - شجرہ زیتونہ - نفس آثارہ
- ۱۴ نفس لوامہ - طہرہ - مہلئہ
- ۱۵ تفسیر (منہ) - نفس نباتی - نظر اہل الہ
- ۱۶ نظر نجم الدین کبریٰ رازی در بارہ نفس و روح
- ۱۷ مظاهر نفس در عالم صغیر - سخن عیسی (ع)، ناوہای نفس و روح
- ۱۸ آریہائی کہ مشتمل بر نامہای گوناگون روح است
- ۱۹ تعبیرات سر - روح - قلب - کلمہ - فواد - صدر

- ۲۰ تسمیہ؛ روح - عقل - نفس (آوارہ - لوامہ - مطمئنہ) - قلب
- ۲۱ حدیث لایسعی - شرف مرتبہ قلبی بر مراتب روحی ، واحدی
- ۲۲ حدیث قلب - منوی مولانا دربارہ گنجائش حق تعالی در قلب مومن
- ۲۳ سخنان عارفان دربارہ دل - گفتار جنید - نظر بایزید
- ۲۴ روایت ؛ سبحان ما اعظم شأنی - گفتار عین القضاة و شیخ عطار
- ۲۵ نظر عین القضاة دربارہ رسول - نظر شیخ کبری دربارہ قدم روح و قرآن
- ۲۶ حکایت عمار یا سر در حدیث روح
- ۲۷ روح از عالم امر و قدم است - دلیل قدمت روح - معنی خلق
- ۲۸ روح جسم نیست - روحی کہ صوفیہ آن را دل خوانند
- ۲۹ انسان بر حسب اخلاقی کہ دارد متجدد میشود - انسان حیوانی
- ۳۰ زخمیوں - حکایت خواجہ محمد کوہسوی دربارہ تجسد خیال
- ۳۱ اگر تدبیر بدن بہ نفس ملکی نباشد ، منجر بہ ہلاکت شود
- ۳۲ بہشت و دوزخ روحانی - عقول اربعہ؛ حیوانی ، بالملکہ - بالفعل - مستفاد
- ۳۳ صورت اجمال و تفصیل - صورت جامعیت و متفرقہ
- ۳۴ معنی حدیث نفس - معنی حوالہ الظاہر و حوالہ الباطن
- ۳۵ قریب فرائض - قریب نوافل
- ۳۶ اظہار اعیان - احکام اسماء الہی - ظہور ہستی ہمیشگی از ہستی است

فصل دوم (۴۲-۳۷)

نوع دیگر از معرفت - تشریح حق سبحانہ است کہ از طریق معرفت نفس
ممکن میشود

۳۷

۳۸

معرفت افعال - معرفت نفس - جسم لطیف

۳۹

تطبیق جزئیات - عالم صغیر با عالم کبیر؛ ارادہ فرشتہ - جواهر لطیفہ

۴۰

کار مملکت تن کہ عالم صغیر است، حدیث خلق آدم

۴۱

تشبیہ کار منجم و طبیعی لمبق نظر عراقی و خواجہ نصیر الدین طوسی

۴۲

نفس معلول است و نیاز بہ تربیت و تزکیت دارد

فصل سوم (۵۵ - ۴۲)

در تربیت و تزکیت نفس

۴۳

فائدہ تکلیف، مسلط گردانیدن شرع است بر عقل - مجملہ - کسلی

۴۴

مقام دل - نفس مطہنہ - دو صفت ذاتی : هوا و غضب

۴۵

عقل خادم دل است و دل برای نظارہ حق - غضب - عقل - دل

۴۶

در بہائم، هوا غالب است و غضب مغلوب، و بر سبع غضب

۴۷

غلبہ دارد

۴۸

تبدیل صفات ذمیہ بہ حسنہ - تفسیر آیه: ان جعل فیہا من یفسد...

۴۹

اشتباه فلاسفہ - کیمیاء شریعت، عدای دل - تعدد تن برای دل

۵۰

اعتناء صحبت نیکان و پرهیز از بدان، بحسبین علاء الدولہ سہمانی

۵۰	مقصود از تالیف رسالہ
۵۱	بزرگداشت ستمخان بزرگان - سخن جنید - ابوالخیر - خرقانی
۵۲	حدیث: الشیخ فی قومہ... - ملازمت خدمت شعیب
۵۳	ستمخان علی (علیہ السلام) در بارہ مجالست علماء و حکماء و کبریٰ
۵۴-۵۵	نام رسالہ - مشورہ در خاتمہ رسالہ - سال تالیف و کتابت رسالہ
۵۶-۵۸	ابتداء رسالہ
۵۹-۶۹	فہرست



بایعہ سبحانہ

این در اصداف بحار اسرار غیبست و این غرر نقود کنوز جواهر
زواہر لایبست که بسر انکشت اعتقاد در رشته اتحاد کشیده شده
و چون سحر ثریا آراسته و سپر است کشته بامند اندک چونمندان
هوشیار و دانشمندان سخن گذار گاه گاهی عموماً و اوراق آنرا بنگاه
اعتبار در شمار آرند و همت بلند از چند را بر تصحیح تصحیف الفاظ
و تصحیح معانی او کارند تا تحفه و ہدیہ مجلس عالی حضرت بلکی کہ طوطی طامط
در شکرستان مدحش بدین تکلم سکر نشکنی میکند و ہزار داستان
بیان در بوستان جانش بدین قصیدہ ترنم می نماید تواند کشت
قصیدہ اختر چرخ سعادت در در بای کمال انقباب و ج
دری برج جلال ہ انکہ گردون از غبار آستانش میکند ہ
روشنان جرج را در دیدہ کرد اکتحال ہ شاہ چہ رتبت مملکت ہ
اہل علم و فضل را در دور او مجد و معارف ہ ان منور دل کہ روشن کرد دل ہ
ہر چه سائل در دل خود بگذراند سوال ہ در کستان لطافت سالیان حیات

شہرہ آغاز نسقہ

نہان

یا بجا دی فرمود بعد از انشا و ذات محمد الهی و املاء
 و در حضرت رساله پیامی چنین گوید مؤلف این رساله و مرتب
 این مقاله عبد معترف بکنا ^{فجیل الله} بن ^{محمد} الحسی که
 چون نزدیک پیش بیان بارگاه هدایت و حرف خوانان
 اواح بدایت روشن و ظاهر و مبرهن و باهرست که حق
 جل و علا انس و جن و بجهت معرفت ذات متعال صفات
 خود آفریده و مبین این معنیت مصدوقه و ما خلقت الجن و
 الا للعدون و این عباس رضی الله تعالی عنده بعد از البعروفون
 تفسیر کرده اند و از زمره موجودات و فرقه مکونات نوع انوار
 خلقت کریم خود مکرّم گردانیده که ولقد کرمنا بنی آدم و استعداد
 این معرفت بطریق کمال دردی نهاده و او را از روح علوی و نفس
 موجود گردانید چنانکه فرموده که ولقد خلقنا الانسان فی احسن
 ای خلقنا ارواح کلابانیه ثم ردنا ه اسفل السافلین
 ای الی قالب کلابان و حکمت در آنکه روح او از اعلی علیین
 و قالبش از اسفل السافلین است آنست که آدمی را
 متحمل بار امانت معرفت می باید بود که انا عرضنا الامانه
 علی السموات و الارض بس می باید که قوت هر عالمی بطریق کمال

مؤلف بود که نامش محمد است

ادریس

نمره ص ۱۰۰ نام مؤلف

این نسخه که کردم از سر صدق انشا نفسیه شدش نام زمک اسما
تا بهر که بخواند و شناسد خود را از هستی خود راه برد سوی خدا
مثنوی

حمد لله که با تمام رسید آنچه میخواست دل من تسوید
حرف را باب وفا کفتم در دریای صفا ستم من
بهر کوشی که بود نپذیر بدل او رسد از کوشش صیر
زین هم گفت و شنید سخنان غرض اصلی من نیست جان
که بود ساکب ره را چو در آید تا بدین قافله آرد در راه
این همه نقش ز نقش هوسل ره بنقاش بر دهر که گسست
نظر از حرف خطاب در د غیر معنی بنظر در نارد
جام عرفان چو کشد ذوق کند جان شمار قدم شوق کند
زین طلسم تن چااصل خویش ره برد جانب کینج دل خویش
چون بدین کینج رسد فرزانه نقد کشش تیار کند مردانه
دست دل چون بگرم جنبان سوی خود کرم روانرا خواند
شاد سازد دل هزنا شادی بدعائی کند از من یادی

نصد و بیست بدو یک افزون

کامد این نقش ز کلیم بسرون

مست از رساله النعیه

۲ شهری الحی الحیوم

مسجد احمدی ویران

وسعی

نمونه انجام شده

باسیدہ سیحانہ

این در اصداف بحار اسرار غیب است و این غرر نقود کنوز جواهر لائزب
 است کہ بسر انگشت اعتقاد در شستہ اتحاد کشیدہ شدہ و چون سببہ تریا آراستہ و پیرا کتہ
 گشتہ بامید آنگہ ، ہوشمندان ہوشیار و دانشمندان سخن گزار گاہ گاہی عقود اوراق آنرا
 بہ نگاہ اعتبار در شمار آرد ، و ہمت بلند از چند را بر تصحیح تصحیف الفاظ و تنقیح معانی او گارند ،
 تا تکتہ ای و ہدیہ ای مجلس عالی حضرت ملکی کہ طوطی ناطقی در شکرستان بدیش بدین تکلم شکر
 شکنی میکند و ہزار داستان بیان در بوستان جمالش بدین قصیدہ ترنم می نماید ، تواند -
 گشت .

قصیدہ :

آفتاب اوج عزت در می برج جلال	اخر چرخ سعادت در دیبای کمال
روشنان چرخ را نہ دیدہ گرد اکتھال	آنگہ گردون از غبار آستانش میکشد
اہل علم و فضل را در دور او مجد و معال	شاہ جہم ز ہمت ملکہ منار سلطنت
ہر چہ سائل در دل خود بگذرانند بی سوال	آن منور دل کہ روشن گردش گاہ عطا
باغبان نامیہ شملت نرویانہ نھال	در گلستان لطافت سالوا از آب حیاء
میرساند کویہ و دریا را ز ابرکف نوال	بحر فیاض جواد طبع تو در وقت موج
کی نمودی از حجاب شک یقین چرگر جمال	گر نہ رأی رود شنت کف مشکلو باشدی
ہست همچون سوسن آزادہ داک گنگ و لال	طوطی شکر دہان ناطقہ در وصف تو
عاجز ہم در مدح تو ، بر مدح تو نیست دال	من کہ در مدح شعا داد سخن دادم بسی

نام
ممدو

نیست مداحی از این گفت و شنیدم آرزو
 تخته زانفاس ارباب صفا آورده ام
 تخته کزوی شود شهباز جان را قوتی
 بی چنان تخته که گردد جسم خون ازوی قوی
 تخته کزوی فراید قوت ایمان تو
 گوش کردن تا یکی اقوال قوال و ندیم
 ورنه چون دف روی برکنند بدار چرخ
 نقل تسبیح و شراب معرفت بس باشد
 مانده نیران محبت در ته خاشاک طبع
 ذکر اگر با جوهر ذاتی نباشد متی
 تیغ لا از بهر قطع ماسوی دادند ترا
 بی که اوصاف خودی خود سازی شریک
 خویش را بی خوشتن به بحر هستی غرق کن
 زانکه قطره کو چون گردد بدربای محیط
 این بود خاصیت انسا و کرمه در وجود

چون حجاب دیگرست ارباب دل را قیل و قال
 چون میساروح بخش و چون خضر زاهی حال
 در هوای عالم معنی کشاید پرو بال
 میل طبعش سوی پستی آورد همچون سفال
 زمین معانی قوت جان خوچ ساز ماه و اسال (۱۱)
 زمین مذامت گوش نفس خویش راده گوشمال (۱۲)
 چون فرو کوبت نگاه مرگ کوس ارتحال
 گر بچور جنت الهادی طمع داری وصال
 ذکر دل کو تا که آن آتش بر آرد اشتعال
 بس ندامتها که باید شخص وقت اشتعال
 تا کنی دفع شریک از دار ملک ذوالجلال
 بگذر از او هام باطل وین خیالات محال
 تا شوی باقی بھستی مستتره از زوال
 نیست ممکن آنکه وایاید تمیز را خیال
 هست او را همچو حیوان تقا بعد و فلال

(۱) - در اصل حذف شده بود (برای حفظ میزان حاشیه کاغذ) ، قیاساً افزوده شد .

(۲) - در اصل ساقط شده بود ، قیاساً افزوده شد .

زانکه از مبداء چو واقع شد منزل پنج وجه
 آدمی آنکه شود انسان که جمع القهقرا
 آن زمان کورا اجل سازد برهنه از بدن
 هست مقصود من از انشاء این نسخه که تو
 ورنه وقت خویش را من کی مشغول گردم
 خاصه در وقتی که فتنه کاروان عمر من
 یا آنکه ماری و ملاح این ابیات را
 خاصه در روزی که روز واپسین ما بود

نوع پنجم آدمست از بعد حیوان و شمال
 باز گردد سوی مبداء ورنه باید انفعال
 دای اگر عریان بود ذات وی از کسب کمال
 ره ز نفس خویش جوی سوی ملک لایزال
 بجز تصنیف رساله یا که تسوید مقال
 قرب پنجه منزل از راه اجل سوی زوال
 ره بسوی خود نما و در امان دار از نکال
 دستگیری کن بلف ای دستگیری طلب

سن
 مؤلف



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هذه

رسالة فی شرح حدیث صدر عن صدر الرسالة، قال رسول الله صلّ الله علیه
وسلم: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

حدیث
نفس

رباعی:

ای کرده بخود تجلی از اوج جلال
ظاهر شده زان تجلی اسما و صفات
مرآت تجلی تو ذات متعال
عارف شده زان ظهور ارباب کمال

پاکا خداوندی که دیده خرد خورده بین از ادراک معرفت کنده ذات بی مثال او خیره است،
مترها پیمانندی که بحر ذخار فلک دوار در پیش سر خمیه خورشید صفات کمال او تیره است
و درود گسته و درود شمار روح پر فتوح پیشوائی که چون سلطان سرا پرده قدم بر مقتضای فحوای

كُنْتُ كَثْرًا مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ ، (۱)

حدیث کثر

خواست تا جمالِ اِنَّ اللّٰهَ جَمِيْلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ (۲) را در مرآیاد اسما و صفات
خویش مشاهده و مطالعه فرمایند، در حرم کبرای خود با خود عشق بازی نمود و از آن

حدیث جمال

(۱) - از احادیث معروف قدسی است که در غاب متون عرفانی مورد استناد بگفت است خاصه رجوع شود به فتوه -

البعات صان الدین عمی ز که ص ۶ (چهارده رساله صان الدین تصحیح موسوی دریاچی، تهران ۱۳۵۱)، و مرصاد

العباد نجم رازی تصحیح دکتر ریاحی ص ۲ و ۴۹ و ۱۲۲ و ۱۲۴ و ۴۰۱

(۲) - حدیث نبوی، الوصالی بن العربی، چاپ بیروت ص ۲۵

عین جامعہ

تکب از می و عشق نم نزلی اظہار عین جامعہ «۱» فرمود کہ عبارت از حقیقت او
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم . رباعی :

ای آنکہ توئی ز عسر در عالم مقصود
آوردن هر دو کون از بهر تو بود
مگر خلق جهان بنده تست چرا
معبود ندای یا عبادی فرمود

بعد از انشاء ذات مجاہد الہی و اطلاق دود حضرت رسالہ پناہی چنین گوید

مؤلف
رسالہ

مؤلف این رسالہ و مرتب این مقالہ عبد مقرف بگناہ فضل اللہ بن الحامد -
الحسینی کہ چون نزدیک پیش بیان بارگاہ ہدایت و حرف خوانان الواح ہدایت
روشن و ظاہر و مبرهن و باہر است کہ حق جل و علا ایس و جن را بکھمت
معرفت ذات متعال صفات خود آفریدہ و مبین این معنی است مصدوقہ :

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَهُ (۱) و این عکاس رضی اللہ تعالی عنہ ،

لَیْقَبُدُون را لَیَعْرِفُونَ تفسیر کردہ اند و از زمرہ موجودات و فوئہ مکونات نوع انسان
را بخلقت تکرم خود مکرم گردانیدہ کہ ؛ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ (۳) . و استعداد این معرفت
بفریق کمال دروی نھارہ داورا از روح علوی و نفس سفلی موجود گردانید چنانکہ

ترکیب
آدم

(۱) - ضو، اللہجات معان الدین ترکہ شرح لہو سوم ؛ (أَنْتَ أُمَّ أَنَا) می نویسد ؛ یعنی آیا توئی یا من

این عین جامع است کہ عالم بیک بار جنابت از آن است .

(۲) - سورة الذاریات ۵۱ آید ۵۶

(۳) - سورة بنی اسرائیل ۱۷ آید ۷۰

فرمود :

وَخَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ (۱)
 آئی؛ خلقنا الارواح الانسانية، ثمَّ رَدَدْنَاهَا اَسْفَلَ السَّافِلِينَ (۲)،
 آئی الی قالب الانسان .

و حکمت در آنکه روح اواز اعلیٰ علیین و ما بش از اسفل الساطین است، آنست
 که آدمی را قتمل بار امانت (۳)، معرفت می باید بود که ؛
 اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ (۴)

پس می باید که قوت هر عالمی بطریق کمال «رو موجود ...» (۵)
 مثلاً اگر کسی را بویید تعلیم مکن، صبر دشوار تواند کرد از شادی آنکه بازی غریب بداند،
 خواهد که آن فخر اظهار کند .

و چون معلوم شد که لذت دل در بیان تن چیزهاست، بدانکه هر چند معرفت به
 چیزی بزرگتر و شریفتر، لذت آن بیشتر . مثلاً آنکس که دانده اسرار دزیر بود، شاد

بار
 امانت

لذت
 دل

(۱) - سورة التین ۹۵ آیه ۴

(۲) - همان آیه ۵

(۳) - حافظ گوید : آسمان بار امانت نترانست کشید قرعه فل نام من دیوانه زدند

(۴) - سورة الاحزاب ۳۳ آیه ۷۲

(۵) - یک برگ افتادگی دارد .

بود. و آنکه داننده، سرار ملک بود، سادتر

و این معنی نزد علماء مقرر شده که شرف علم با اعتبار شرف معلوم بود و هیچ
موجود شریفتر از آن نیست که شرف همه چیزها به وی است، و پادشاه و
ملک همه اوست، و همه عجایب عالم آثار قلم قدرت اوست. پس هیچ
معرفت از این شریفتر و لذیذتر نباشد.

و تقاضای معرفت از خاصیت دل آدمیت و اگر دلی باشد که در وی این
اقتضای باطل شده باشد، همچون تنی باشد که در وی طلب غذا مانده باشد،
و گول را دوست تر دارد از نان. اگر او را علاج نکنند تا شحوت طبیعی بجای خوش
باز آید و این شحوت فاسد از وی دور شود، هر آینه بدبخت این جهان
گردد و هلاک شود.

و آنکس که محبت دیگر چیزها بروی غالب است، هر آینه دل وی بیمار
است بمشابه کسیست که ترک غذا کرده و طالب خوردن گلیست.
اگر علاج نکنند، بدبخت آن جهان گردد و هلاک شود. نفوذ
بالله من ذالک.

تن اگر بیمار شد بر سر میایدیش طیب
ای حسن نزان کار تن سحلت نظر دل کنید
بعد از تحیر این معانی و تقریر این مبانی، پوشیده و مخفی نخواهد بود که معرفت
حق سبحانه و تعالی موقوف بر شناخت نفس و کیفیت صحت و مرض

شریفترین
معرفت

معرفت
حق

وعلاج و سبب و ایجاد فصول در بیان احوال او .

المقدمة فی تعريف النفس

بدانکه حضرت شیخ عبدالرزاق کاشی در اصطلاحات (۱) صوفیه چنین فرموده
که:

« النفس هي الجوهر البخاري اللطيف الحامل لقوة الحياة والحس
والحركة الارادية »

و حضرت شاه نورالدین نعمت الله فرمود:

بخاری لطیفست و خوش بگریست شریف و عقیف و نگو منظر سیت
کنیت حدوت او چنانچه بیان فرموده اند آنست که بدل را در تجویفست
و خون خون از جگر تجویف آید او منجذب می شود در حرارت این تجویف
در او اثر میکند، بخاری از او بر میخیزد و ب تجویف آید می رود . و حرارت
این تجویف در او تأثیر میکند، بخاری از آن پیدا می شود شبیه به اجرام

تعريف
نفس

نظر
شاه ولی

(۱) - کمال الملک و الدین عبدالرزاق کاشانی عارف بزرگوار معاصر علماء الدوله عثمانی و متوفی بسال ۷۲۶

از شاگردان عبدالصمد نطنزی سپاسانی متوفی ۶۹۹، رسائلی در مطالب غزنی دارد منجمه شرح منازل السائرین

خواجہ انصاری و اصطلاحات صوفیان . این رساله در دو بخش زینف و نقد بنفسمیه شرح منازل السائرین سال ۱۳۱۵ در تهران چاپ شد

فلسفه خطی مورخ ۸۱۳ تحت شماره ۸۵۴ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است (ارجاع شود به محسنت کتابخانه مرکزی دانشگاه

تهران زینف استاد دانش پژوه جلد سوم بخش یکم ۱۳۲۲ صفحات ۴۰۷ و ۴۷۰ .)

سماوی در لطافت و نور و کسب استعداد، آینه صور عالم مثال می شود. و
 اطباء آن را روح حیوانی گویند. و نفس ناطقه متعلق اوست. و آن مثال
 چراغیست که آتش او نفس ناطقه، و قند او بخار است. منبعث از تجویف امین، و
 روشن او خون مجذب از جگر، و نور او حس و حرکت و حیات، و حرارت او شعله،
 و دود او غیب است.

جالینوس گوید که: روح حیوانی در دماغ است. و این غلط است. چه، دماغ
 بارد است و روح حار.

و شیخ ابوعلی در رساله معراجیه (۱) گوید که مراد از روان نفس ناطقه است
 و از جان: روح حیوانی. و نفس ناطقه بمذهب ابوعلی نوع است. و ابوالبرکات (۲)

نظر
جالینوس

نظر
ابن سینا
و
ابوالبرکات

(۱) چاپ مرحوم بیاموخ ۱۳۲۷ بجای خط امام نخراری، برگزین: «روح ناطقه و تصانیف ارجان بخواند در روان بخواند زیرا که جالینوس جسمی است لطیف و
 در جسمی نیست، قوی است که کمال نفیست خود در کتفه و حیاطه جان است و کل بدن منبع علم و خود است.

برای اطلاع از نظر شیخ الرئیس در باب نفس رجوع شود به رساله فی السعانه و الحجج العشرة علی ان النفس الانسانیة جوهرة

چاپ عثمانیه ۱۲۵۲

(۲) - هبة الله بن منكا. ابوالبرکات البغدادی متوفی به سال ۴۷۷ هجری کتاب (المعتبر) منقحاً

سلطان محمود غزنوی، رجوع شود به کتاب تاریخ العنکبوتی، ترجمه قسرن

یازدهم هجری تصحیح خانم بکین دارابی، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۷ ص ۴۶۷.

گوید : جنس است . درخت او افراد انواع و درخت خرمنغ افراد و مناسب است
آنچه مسلم و ابوداود از ابوهریره نقل کرده اند که مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده کہ : الناس معادن کفادن الذهب والفضه (۱) .

و شیخ رازی گوید کہ : المختار عندنا و نفس بذهب اشراقین ، ازلی است .
و این سخن ترد فقوا ، کفر است و در مذہب مشائین در وقت کمال استعداد چون
قتیلہ است کہ آتش در میگردد ؛ فاذا سویتہ و فتحت فیہ من روحی (۲) ، اشارت
بدین معنی است .

غزالی و شیخ مقتول (۳) موافق مشائین اند و تحقیق سخن آنست کہ نفس انسانی
اگر چه ازلی نیست اما ، ابدیت . و کلب وی اگر چه سفلی است ، حقیقت
روح وی علویست .

و این روح کہ اورا نفس نیز گویند ، مشاء صفات ذمیه است چنانکہ حق جل و علی فرموده
کہ : ان النفس لکماره بالستواء الا ما رحم ربی (۴) . و موضع او در قالب آدمی اجزاء و

نظر
رازینظر
غزالی و
شیخ اشراق

(۱) - احیاء علوم الدین ، غزالی ، چاپ است برسطبہ اول ص ۶ و نیز زبدة الحقائق عین القضاة چاپ دانشگاه سال ۱۳۸۱

حجرت فضل الواحد و الثمانون ، اختلاف معرفة الله باختلاف معادن النفوس ، ص ۸۴ و نیز ترک الاطنافی شرح شهابی چاپ دانشگاه تهران ص ۹۵

(۲) - سورة الحجر آیه ۳۰

(۳) - منظر ، شیخ شهاب الدین محمود صاحب حکمة الاشراق اتمت . رجوع شود به هیاکل النور ص ۹۰ و نیز
شناخت ص ۲۲ (مجموعه آثار ، نایب شیخ اشراق تصحیح دکتر نصر چاپ تهران ۱۳۴۸ .)

(۴) - سورة الیوسف آیه ۵۳

ابغاض غالب است چنانچه هیچ موقع از بدن انسان از و خالی نیست همچون
 روغن و کنجد. و آنچه خواجہ علیہ السلام فرمودہ کہ : **أَعْدَا عَدُوِّكَ فَتَسُكُ -**
اللَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْكَ (۱) یعنی : دشمن ترین دشمنان تو از شیاطین و کفار نفس
 نت کہ در میان دو پہلوی تست پس مراد بہ (بین جنبیک) ، آنست
 کہ بیشتر اثر صفات نفس در میانہ دو پہلو ظاہر می شود چون ، شرہ اکل و شرب
 و شہوت فرج و غیرہ .



(۱) - حدیث نبوی ، در مرصاد العباد ص ۱۷۲ آہہ : قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اعدا -
 عدوک ... بانک نفس دشمنی است دست روی ، و جلت و کمر اورا نہایت نیست .

فصل [نخست]

در بیان اختلاف مذاهب و معانی که در باب معرفت نفس گفته اند و ذکر الفاظ مختلفه که بر حقیقت او اطلاق میکنند :

اول آنست که نفس میگویند و حقیقت میخواهند ، چنانکه گویند : فلان شیء نفس خود ما تم است . و نفس میگویند و روح را اراده میکنند . و دل نیز مراد می دارند .

و باشد که نفس گویند و ذات و وجه مراد باشد . این جمله بیکدیگر نزدیکتر است و مراتب نفس نیز متعدد است و در هر مرتبه نامی دارد چنانکه از کبیل ابن زیاد

مروست که سوال کرد از امیر المومنین علیه السلام چیست قال : أريد أن -

تَعْرِفَنِي نَفْسِي ، قال عليه السلام ؛ أَيُّ نَفْسٍ تُرِيدُ أَنْ أَعْرِفَكَ يَا كَهَيْلٍ ؟ فقال

كَيْلٌ ؛ هَلْ هِيَ غَيْرُ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ؟ قال عليه السلام ؛ بَلَى ، هِيَ أَرْبَعَةٌ ؛ نَامِيَةٌ

بَنَاتِيَةٌ وَ حَسِيَّةٌ حَيَوَانِيَةٌ وَ نَاطِقَةٌ قَدْسِيَّةٌ وَ كَلِيَّةٌ إِلَهِيَّةٌ وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا -

خَمْسٌ قُوَى وَ خَصْلَتَانِ . أَمَّا النَّامِيَةُ الْبَنَاتِيَةُ فَلَهَا خَمْسُ قُوَى ؛ جَارِيَةٌ وَ مَا -

سِكَةٌ وَ هَازِمَةٌ وَ دَافِعَةٌ وَ مَوْلِدَةٌ وَ لَهُ الزِّيَادَةُ وَ النِّقْصَانُ وَ تَتَّبَعَتْ

فِي الْكَلْبِ .

وَ أَمَّا الْحَسِيَّةُ الْحَيَوَانِيَةُ فَلَهَا خَمْسُ قُوَى ؛ سَمْعٌ وَ بَصَرٌ وَ شَمٌّ

وَ ذَوْقٌ وَ لَهْسٌ وَ لَهَا خَاصِيَتَانِ ؛ اللَّحْمُ وَ الْعَصَبُ وَ تَتَّبَعَتْ -

فِي الْقَلْبِ .

وَ أَمَّا النَّاطِقَةُ الْقَدْسِيَّةُ فَلَهَا خَمْسُ قُوَى ؛ فِكْرٌ وَ ذِكْرٌ وَ عِلْمٌ وَ ارَادَةٌ

حدیث
کبیل در
بارہ نفس

و حلم و لها خاصیتان : الرضا والتسليم « صدق الامير .

پیش حکیم و اکثر اهل تعارف نیز چہار است :

اول را نفس حیوانی گویند کہ آن جوہر بخاری لطیفست کہ حاصل از قوت

حیوة و حس و حرکت ارادی است و ادو واسطہ است میان نفس ناطقہ

و میانہ نفس کہ مشارک الیہ است در قرآن بقولہ تعالیٰ بہ شجرۃ زیتونہ (۲)

و نفس امارہ مرتبہ اول است کہ مایل است بتبعیت بدنی و آمارات

بلذات و شہوات حسی ، و جاذبت قلب را بحکمت . و این نفس

فامن شر است و منبع اخلاق ذمیرہ است ، بقولہ تعالیٰ : « ان النفس

لکامارة بالسوء ، الا ما رحم ربی » (۳) .

۱۰- یکمیل بن زیاد بہ امیر المؤمنین علی علیہ السلام گفت : میخواہم نفس مرا بشناسم . فرمود یا یکمیل کہوام نفس را پرسید

مگر بیش از یک نفس است ؟ فرمود ہی نفس چہا برونہ است : بگوئندہ گیج . حسی حویا گویای مکتو . بکلمہ الحقیقہ . برای حرکت نام

بج نبرد و در خلقت است . پنج قوہ نفس نباتی عبارتند از : جاذبہ ، نامکہ ، حاذرہ ، دافعہ ، مولدہ . در عقلش زیاد

و کمی است و این نفس در کبد پیدا آید . پنج قوہ نفس حیوانی عبارتند از : شنوائی ، بینائی ، بویائی ، چشائی ، بساوائی

و دو خاصیتش گوش و عصب است و در قلب پیدا میآید . اما نفس ناطقہ تکلیفہ دارای پنج قوہ :

اندیشہ ، یادآوری ، آگاهی ، خجالت و کبریا و در خواصیت فنا و تسلیم میباشد . حضرت امیر است فرمودند

(۲) - سورة النور آیه ۲۵ اللہ نور السموات والارض ... یوقد من شجرۃ مبارکہ زیتونہ

(۳) - سورة یوسف آیه ۵۴

نفس
امارہ

دوم را نفس لوامه گویند که منور شود نور قلب بعد از آنکه متنبه گردد از سینه -
غفلت ، و متردد احوال شود میان جهت رُبُوبیت و جهت خلیفت . و هرگاه که از او
سینه صادر گردد ، خود را ملامت کند و توبه کند و رجوع کند بحضرت غفار . و از این
معنی است که حق جل و علّی بدو قسم یاد کرده است حیث قال :

« وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ » (۱)

نفس
لوامه

و چون از این مقام لوامگی ترقی نماید ، مُلهمه گردد بقوله تعالی : فَالْمُهَمَّمَاتُ جُورَهَا
و تَقْوَىٰهَا (۲) و این مرتبه سیم است .

نفس
ملهمه

و مرتبه چهارم را نفس مطمئنه خوانند که منور شود نور قلب یا منخلع گردد از صفات
زیمیه و متخلق شود با خلاق حمیده ، و متوجه بجهت قلب شود و ترقی کند به عالم قدس
و مواظبت نماید بطاعات و اطمینان نماید بحضرت رفیع الدرجات نامستحق
خطاب رب الارباب شود که :

نفس
مطمئنه

« يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً » (۳)

پس به این تقدیر چهار باشد :

نفس امارت لوامه است ، آنکه ملهمه مطمئنه با صمد ششم در یکی پراهن است

(۱) - سورة القيامة آیه ۲

(۲) - سورة الشمس آیه ۸

(۳) - سورة الفجر آیه ۲۷ و ۲۸

تفسیر
(فیه)

و بعضی نفس را سه میدارند و علامه را صفتی از او می شمارند و از آیت کریمه ؛
وَفَعَلَتْ فِیْهِ مِنْ رُوْحِیْ (۱) این اشارت فہم کرده اند ، چه لفظ فیه .
میگویند اشارت به مراتب ثلاثہ اوست . و فیه ، سه حرف است ، و فی ،
اگر چه شفویت آما ، حرکت او از دماغ میآید و آن اشارت بروج انسا
و حرکت ریا (از پہلوی جگر می آید و این اشارت به نفس نباتی است و ہا)
از دل میآید و این اشارت به نفس حیوانیت (۲)
حول اختلاف عدد مراتب او را دانستی بدانند ، معرفت پایه نفس و
ذرۃ ادراک او بغایت رفیع است و منبع . بکنند عقول ، و صرل
بدان پایه میسر و مقرر نیست . ارباب کشف کہ محرمان گنجینہ امرارند ،
بر ادراک آن غیرت و جرات نموده اند جز بہ زبان اشارت از او عبارت
نگرده اند ، بیت :

لکن آنجا کہ قدرت صافیت
این اشارت کہ میرود کافیت
آما طائفہ اهل اللہ را درین باب تحقیق و [تدقیق] (۳) ایست کہ باوفی
مناسبتی بر سبیل تبرک اطلاق کرده می شود و بیان آن ممکن نیست کہ :

نظر
اہل اللہ

(۱) - سورة الحجر آية ۳۰

(۲) - اینگونه تفسیر عرفی از شرب محی الدین و صدر الدین سرخسہ میگرد جای تحقیق علیحدہ ای را لازم است

(۳) - اصل ، دقیق

هست که از این اسما بر حقیقی [علاجیة] «۱» اطلاق میکنند یا همه بر یک حقیقت اطلاق کرده می شود. و کسب اختلاف صفات، حضرت شیخ نجم الدین کبری در مختصری گفته است که؛ کشف این خبر به امثله محقق نمی شود اما جهت تقریب بفهم چند مثال ذکر کرده (۲) و یکی از آن امثله اینست که با آفتاب گاهی در ابر شود، و عالم تاریک گردد، و گاهی در میان ابرها نماید و لکن شعاع ندیده و گاهی چنان شود که در زیر پرتو آن نتوان نشست.

حال نفس و روح و قلب و دل نیز همچنین است. و اختلاف احوال و احوال در حال حق از این جهت است که چون درنگرند (۳) در مقام مشاهده، گاه باشد که نفس، خود را تاریک بیند، و گاه بآید که در صورت آبلینه نماید. یعنی نوعی تصفیه یافته باشد. و گاه باشد که پرتو زند چنانکه دیده بیننده طاقت آن ندارد که در او نگردد. و گاه باشد که دیده از بیننده برآید. چون تعداد صفات باطن معلوم شد، بدانکه کثرت این نامها از کثرت صفات باطن پیدای گردد و قال الله تعالی:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمْنَا فُجُورًا وَتَقْوِيًّا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (۴)

نظر
نجم الدین
کبری

(۲) - اصل: ذکرده

(۱) - اصل: علا حده

(۳) - اصل: نگرند

(۴) - سورة الشمس آیه ۸ و ۹

یعنی: دَخَلَ الْجَنَّةَ مِنْ زَيْبَاتِنَا، یعنی آنکس که نفس را پاک گرداند، از خصال
 زیمیه، در بهشت رود و مستحق بهشت، دل پاکست. قال الله تعالی؛
 «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ آمَنَ أَنَّىٰ اللَّهُ بِقَلْبِ سَلِيمٍ» (۱)

علی هذا چون ترکیب یافت، دل شود و بمقام قرب رسد. و حضرت عیسیٰ صَلَوَاتُ
 اللَّهُ عَلَيْهِ مَیْ گوید: تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ. و به حضرت عیسی
 کسی این ظن نبرد که از نفس آماره خبر میدهد. بلکه از روح پاک خویش خبر دارد که،
 روح الله و کلمته، و این قلب، حقیقت عقل نیز میتواند بود، دلیله قوله تعالی؛
 فَلَيْمَ. (۲)

و همچنانکه او را در عالم کبیر مظاهر است و اسما از عقل اول و قلم اعلیٰ و نور
 و نفس کلی و لوح محفوظ و غیر این، همچنین نفس را در عالم صغیر انسانی مظاهر است
 و اسما کسب ظهورات و مراتب. و در اصطلاح اهل الله و غیر ایشان و
 آن اسما؛ نَسْر است و خَفِي و روح و قلب و کلمة و رَقْع و
 فَوَاد و صَدَد و عقل چنانکه حق تعالی میفرماید:

(۱) - سورة الشعرا آیه ۸۸ و ۸۹

(۲) - کذا فی الاصل، آیه ای ذکر نگردید. ظاهر مؤلف: قوله تعالی را همان قلب سلیم میداند و بیاز

به دلیل دیگری بنید شاید (فلیم) که در هیچ یک از آیات وارد در مورد قلب، مشهود نیست؛ یعنی (پس

برای چه) و به منظر این باشد که نفس از گفتار خداوند حای انکس نیست و دلیل دیگری خواهد.

سخن
 عیسی (ع)

یعلم السِّرَّ وَأَخْفَى (۱)

وَقُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي (۲)

وَإِنَّ فِي ذَلِكَ لَفِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ (۳)

وَكَلِمَةٌ مِنْ اللَّهِ فِي عِيسَى (۴)

وَمَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (۵)

وَأَلَمْ تَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۶)

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷)

وَرِحْدٍ صَاحِبٍ سَتَكُ:

« إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوحِي ، إِنَّ نَفْسًا لَسُنَّ تَهْوَتْ

حدیث

(۱) - سورة طه آیه ۶

(۲) - سورة بنی اسرائیل آیه ۸۷

(۳) - سورة ق آیه ۲۶

(۴) - اشارہ است بہ آیه ۴۰ سورة آل عمران: اذ قالت الملائكة یا مریم ان اللہ یشرک بکلمة منه اسمہ السیخ عیسی بن مریم... ونیز

آیه ۲۴ آل عمران «... ان اللہ یشرک بکلمة من اللہ و سیداً حصوراً...»

(۵) - سورة النجم آیه ۱۱

(۶) - سورة الانشراح آیه ۱

(۷) - سورة الشمس آیه ۷

حتیٰ نستکمل زلفها» (۱۱)

ستر اما ستر به اعتبار آن گویند که حقیقت او بر عارمان و غیر ایشان پوشیده

روح است و اما روح باعتبار آن گویند که آن مصدر حیات حسی است و منبع فیضان آدم است بر جمیع قوای انسانی.

قلب و اما قلب باعتبار آن گویند که متقابلت میانہ و جہی کہ یکی حق است تا انافہ انوار کند از حق سبحانہ و تعالیٰ، و میانہ و جہی کہ یکی نفس حیوانی است تا انافہ انوار کند بر او از آنچه استفادہ کرده باشد از حق سبحانہ و تعالیٰ بقدر استعداد او.

کلمہ و اما کلمہ باعتبار آن گویند کہ ظہر است در نفس رحمانی مثل ظهور کلمہ در نفس انسانی.

قوٰد و اما قوٰد باعتبار آن گویند کہ او متأثر است از مبدأ خود جل و علیٰ، زیرا کہ قوٰد در لغت جرح و تأثیر باشد.

صدر اما صدر باعتبار آن گویند کہ مصدر انوار بدن باشد و باعتبار مصدر او گویند در بدن.

(۱۱) - با مراجعه به المعجم المفہوس للفاظ الحدیث النبوی چاپ است از چاپ بریل لندن ۱۹۶۷ ذیل کلمات روح

- و روح (ج ۲) و نفث (ج ۶) نشانی از حدیث مذکور یافت نشد.

و اما رُوع باعتبار خوف و فرح او گویند از قهر مبدع چهار اگر ما خود باشد از روع ،
آن فرسخ است .

روح

و اما عقل باعتبار تعقل اودات خود را و موجد خود را و از برای تقید او به
تعیین خاص و تقید او آنچه را ادراک و ضبط کرده باشد و حصر او آنچه را تصور
کرده باشد .

عقل

و اما نفس باعتبار تعلق او گویند به بدن و تدبیر او بدن را و هرگاه که از و افعال نباتی
ظاهر گردد بواسطه فدام او ، او را نفس نباتی گویند و هرگاه که از و افعال حیوانی
صادر گردد ، او را نفس حیوانی گویند . بعد از آن باعتبار غلبه قوای حیوانی بر قوای
روحانی ، او را نفس اماره گویند . و هرگاه که بنور قلب متعالی شود از غیب
از برای اظهار کمال ، و ادراک کند قوت عاقله نقصان و فساد احوال خود را ،
او را لوامه گویند از برای طلامت او بر افعال خود و این مرتبه به منزله مقدمه
باشد . ظهور مرتبه قلبی را .

نفس

اماره

لوامه

پس هرگاه غالب گردد نور قلب و ظاهر شود سلطان بر قوای حیوانی ،
مطمئنانه گویند .

مطمئنانه

و هرگاه استعداد او کامل شود و نور اشراق او قوی گردد و آنچه در
بالقوه بود بفعل آید و آئینه تجلی الهی شود ، او را قلب گویند .
و قلب ، مجمع البحرین و ملتقى العالمین باشد .

قلب

چنانکہ خاقانی گفتہ (۱)

دل در آن حلقہ چون گنبدین دیدم

حلقہ یافتم در عالم را

در حدیث صحیح آمده :

لَا يَسَعُنِي سَمَانِي وَلَا أَرْضِي وَلَكِنْ يَسَعُنِي قَلْبُ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ

وَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللَّهِ. (۲)

پس اگر اعتبار آن کنند کہ یک حقیقت است کہ موصوف بہ صفات

مختلفہ است و حکم کنند کہ مجموع عبارات از یک چیز، راست باشد.

و اگر اعتبار آن حقیقت با هر یک از صفات کنند و حکم کنند بمغایرت

میانہ سمیات ہم راست است. و مرتبہ روحی ظل مرتبہ احدی

باشد و مرتبہ قلبی ظل مرتبہ الہی باشد. بعضی از مشایخ مرتبہ قلبی

را فاضل تر از مرتبہ روحی دانستہ اند بنا بر شرف و فضل قلب بر هر چه

وجود انسانی بر آن شتمست چنانکہ حامل آن کہ عفو صنوبر است،

(۱) - دیوان خاقانی (افضل الدین بدین، متوفی ۵۹۵) تصحیح دکتر ضیا الدین سجادی، تهران، کتابفروشی

روزار ۱۳۳۸، بیت مذکورہ است.

(۲) - ابن عربی بہ ضبط مختلف و ششمین متن عربی نقل گردید [تعلیقات دکتر راجی بر مومناں العباد رازی، ص ۶۱۴ و ۶۱۳]

نجم الدین رازی در مصاد ص ۲۰۸ گوید، بارگاہ دل از زحمت غبار خالی کردہ و تکیگاہ خالی خستہ کہ لا یسعی... و در صفحہ

۲۶۴ گوید: و بدانکہ دل خلوتگاہ خالی حق است کہ لا یسعی...

حدیث
لا یسعی

شرف
مرتبہ قلبی

شرف و فضیلت دارد بر سایر جوارح . و حضرت رسول صلیم گفت (۱) :
 « إِنَّ فِي جَسَدِ ابْنِ آدَمَ كَبُضَّةً إِذَا صَلَّحَتْ صَلَّحَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ ،
 وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ ، الْإِوَهُى الْقَلْبُ » .

حدیث
قلب

پس اطلاق لفظ قلب بر مصفوفه و صورتی از قبیل اطلاق اسم حال باشد بر
 محلّ او بر طریق مجاز . و بنا بر آنکه آن موضع نظر حق است و محلّ کلمی او
 و صیغی انوار و منزل تدلی (۲) اوست . و نیز بنا بر اتساع عرصه او و انبساط
 احکام شان او :

گفت پیغمبر که حق فرموده است	من نگنیم در خم بالا و پست
در زمین و آسمان و عرش نیز	من نگنیم این یقین دان ای عزیز
در دل مؤمن بگنیم ای عجب	گر مرا چونی در آن دلها طلب (۳)

(۱) - این حدیث در مرصع العباد رازی ص ۱۸۷ و ۱۹۳ و ۴۵۰ و ص ۶۶ تعلیقات فاضل گرامی دکتر ریاحی بر مرصع العباد آخذ حدیث نقل شد

(۲) - یعنی تقرّب و تواضع و شمیم شدن .

(۳) - مشهوری مولوی چاپ خاور ، دفتر اول صفحہ ۵۴ سطر ۳ و نیز دفتر ششم ص ۲۹۷ سطر ۲۷ چنین آمده :

در دل مؤمن بگنیم چو ضیف بی زچون و بی چگونه بی زکیف .

اشاره است به حدیث مشهور قدسی :

« لا یسعی ارضی و لا سہائی و انہا یسعی قلب عبد المؤمن » [مرصع العباد رازی

تصحیح دکتر ریاحی ص ۲۰۸ و ۲۷۴ و تعلیقات ۶۱۳ .

پس اول، مرتبه نفس اعتبار کرده و بعد از آن مرتبه روح و بعد از آن مرتبه قلب و از سر همین نظر تواند بود که آنچه سلطان العارفین قدس سره فرمود و از معرفت دائره دل جز چنین خبر داده که اگر عرش و عدبار چند هزار بار عرش و عروج در اوست در گوشه دل عارف نهند، دل عارف را از آن خبر نباشد.

چند رقی الدتعالی عنه گفت که: چگونه خبر باید که:
 الْمَحْدَثُ إِذَا فُورِنَهُ بِالْقَدِيمِ لَمْ يَبْقَ لَهُ أَثَرٌ

یعنی آنجا که آفتاب قدم نور افشاند، از سایه محدث اثر باقی نماند. و شگ نیست که چنین دل مطرح النوار قدم است لاجرم عرش و مادون عرش نسبت به وی در حکم عدم است.

بایزید چون نظر در چنین دل کند، بپس بر حق همه تدبیر بیند، لاجرم

گفتار
جنید

نظر
بایزید

(۱) - کذا فی الاصل، ولی صحیح این است که: الْمَحْدَثُ إِذَا فُورِنَهُ بِالْقَدِيمِ - زیرا (فورن) مجہول قارن از مصدر فورن می باشد. اصل این عبارت را عراقی در لغات نقل کرده و صاحب الدین ترکہ اشرفی در ضو واللغات (چهارم ساله صاحب الدین چاپ تهران ۱۳۵۱ ص ۳۲) در شرح لمع نورشم نویسد: قوله: الْمَحْدَثُ إِذَا فُورِنَهُ إِلَى آخِرِهِ: یعنی نواوہ در تحت حدوث هر گاہ که بمقارن مستقر اصلی و ارض قدم گردد اورا اثر نماند. سایه تا آفتاب ناید راست. و نیز رجوع شود بہ الفتوحات المکیہ چاپ مصر، سفر اول ص ۲۸۷ و نیز در اسرار التوحید (باہتمام دکتر صفا چاپ دوم ۱۳۴۸ ص ۲۵۷). جنید گفت تو تمام بگوی که چون حدیث به قدم مقرون کنی محدث متلاشی گردد در جنب آن و تدبیر نماند.

بسان حق ، سبحانی ما اعظم شانی (۱) گوید ولله در ما قال ، رباعی :
 این گوهر بحر آشنائیت نه دل سر چشمه فیض کبریا نیست [ند دل]
 القمه بطولها بمن دور کشید مجموعه اسرار الهیست [ند دل] (۲)
 وعین القضاة (۳) در زبده می فرماید که ؛ توهنته خود را ندیده ، جانرا کجا دیده باشی .
 و حضرت شیخ فرید الدین عطار فرموده که :

گر چو مردان حال مردان بایدت قرب وصل حال گردان بایدت
 اول از حس در گذر آنگه از خیال آنگه از عقل آنگه از دل نیست حال
 حال حاصل در مقام جان شود در مقام جانت کار آسان شود
 پس بر این تقدیر اول ، مرتبه نفس باشد بعد از آن مرتبه قلب ، بعد از آن
 مرتبه روح . و در حدوث و قدم روح نیز اکابر خلاف کرده اند چنانکه عین -
 القضاة در زبده آورده است که گفتند : الروح لا یدخل تحت ذل کون .

(۱) - مرصاد العباد نجم دازی تصحیح دکتر ریاحی ص ۳۲۱ : « صفات نفسی آن است که خبر مخبر از آن دلالت کند بر ذات
 باری حق و علاه نه بر معنی زیادت بر ذات چنانکه موجودی دو واحدی و قائم بنفسی پس اگر بصفت موجودی
 متجلی شود آن اتفاقاً کند که جنید می گفت رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ : « ما فی الوجود سوى الله » . . . و اگر بصفت قائم
 به نفسی متجلی شود آن اتفاقاً کند که ابو یزید می گفت : « سبحان ما اعظم شانی » برای تحقیق حال با یزید رجوع
 شود به تعلیقات او ششمه دکتر ریاحی ص ۶۳۵ .

(۲) - در اصل نسبی (ند دل) حذف شده است باعتبار آنکه در این باره فرموده است : لئلا یقرینه انفرادیم تا در رباعی محفوظ باشد .
 بقیه در حاشیه ص بعد ←

چون در ذل کن نیاید، چون در کون و مکان نباشد، از عالم آفریده نباشد، از عالم آفریدگار باشد. نفت قدم، از لیت دارد. و هم در زبده می فرماید که: هرگاه که کسی جان مصطفی را صلی الله علیه وسلم، بشم گوید، کافر است از خدا شنو: قالوا ابشرونا فکفروا».

و جای دیگر گفت: ابشراً منا واحداً نتبعه انا اذنا کفی ضلالٍ وسُعیر» (۲)
 اما شیخ نجم الدین کبری رحمه الله میفرماید که: روح بمعنی قرآن می آید قال الله تعالی: وَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا (۳) و قرآن قدیم و معنی الرحمة، می آید: قال الله تعالی: كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الرِّحْمَةَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ (۴) و رحمت هم تدبیر است از آنکه اوست جل وعلی.

نظر شیخ کبری

و بقیه حاشیه من قبل (۲) - ابراهیم بن عبد الله بن محمد بن علی بن الحسن بن علی المیابنی الهمدانی الملقب بعین القضاة
 کتاب زبده التفتاب و راجع فی التفسیر و در کتاب دانشگاه تهران « ۱۳۸۱ هجری قمری » من کتاب عز است جمله نور انوار

(۱) - سورة التفتاب آیه ۶: « ذالک بانه کانت یا تبهم رسلهم بالبینات فقالوا ابشرونا فکفروا و تولوا »

عذاب در ذلگی که برای کافران است که بر ایشان باران شدن آمد و این کافران گفتند آیا آدمی زاده اما راهی

میگذرد پس کفر از دنیا دور کرد آیه در این بر گفته مولف است چون به صیغه جمع می باشد مگر از باب اطلاق عام به خاص منظور گردد.

(۲) - سورة القمر آیه ۲۴

(۳) - سورة الشوری آیه ۵۲

(۴) - اصل آیه ۲۲ سورة المجادل چنین است: لَّا تَجِدُ قَوْمًا... کتب فی قلوبهم الرِّحْمَةَ وَآيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ...

اگر روح را نام ، جبرئیل علیه السلام ، یا نام جان را دیم ، حادث است که
 خدای تعالی میفرماید : خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (۱) و جای دیگر میفرماید :
 خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ (۲) و بعد از آن شیخ میگوید که : در آن وقت که این ضعیف در
 خدمت شیخ عیاد یاسر (۳) قدس الله تعالی روحه بودم و در خلوت بمجاهد
 مشغول ، مراد خاطر شجعت قدم روح افتاد و میان من و شیخ بحث شد . وقت
 بدست شیخ بود که روح مخلوق است . بعد از مناظره بسیار ، در خلوت رفتم
 و بدل ، نیک در کار او حکم . و دایره دل را دیدم که بی نور بودی و دروی دو کوب
 تاریک بود . هم در غیب سوال کردم که این دایره چیست ؟ گفتند که این
 کفر است میان دو قدم که اثبات میکنی . تبرس تمام بر خواستم (۴) و استغفار
 کردم و شیخ در حال شادمان شد . الحمد لله والمنة . پس هر که گوید روح قدم
 است کافر شود و از وی تبرا باید کرد و مستحق قتل شود . تم کلامه .
 و آنکه گفتم که : روح از عالم آفریده نباشد و از عالم آفریدگار است و وقت

حکایت
 عمار یاسر
 در
 حدیث
 روح

(۱) - کذا فی الاصل صحیح این است ، فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ، آیه ۲ سورة الفرقان

(۲) - آیه ۱۰۲ سورة الانعام

(۳) کذا فی الاصل باید عمار یا سر باشد . جامی در نفحات الانس (تعمیر توحیدی پر ، تهران ۱۳۳۶ هـ - ص ۲۱۷) میگوید : شیخ نجم الدین

کبری در کتاب نواح اجمال آورده است ، چون به خدمت شیخ عمار رسیدم ... مصفا در آینه مشهور ، شرح حالی از عیاد یاسر ندیدم .

(۴) - بین اولی در اصل گفته و گویا بمعنی دهم و برآدم و اراده کردم . و چنانچه بمعنی (بند شدم) باشد باید نوشته شود (بر خواستم) .

قدیم دارد ، می تواند بود که منشاء این سخن آن بود که چون حضرت رسالت صلعم سوال کردند بدلیل ، « یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ » ، جواب داد : « قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي » ، بیش از این دستوری نیافت که گوید ؛ روح از عالم امر است و از جمله کارهای خداست ، « أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ » ، و عالم خلق جداست و عالم امر جدا .

دلیل
قدمت
روح

استدلال کرده اند که چون امر او قدیم است و روح از عالم امر است ، پس روح نیز قدیم باشد . و این سخن را تحقیق و تفصیل است که تبانی ظاهر کردد ؛ بدانند هر چه مساحت و کمیت و مقدار را بدان راهست ، آنرا از عالم خلق گویند . و خلق در اصل لغت بمعنی تقدیر (۲) . و روح را کمیت و مقدار نباشد . از برای اینست که قسمت در وی متصور نمی شود . و این روح با وجود آنکه قسمت پذیر نیست ، آفریده است . و خلق ، آفریدن را نیز گویند . پس بدین معنی از جمله خلق است و بدان معنی اول ، از جمله عالم امر است نه از عالم خلق . چرا که عالم امر عبارت از چیزهاست که مساحت و مقدار را بدان راه نباشد . پس کسانی که پنداشته اند که روح قدیم است ، غلط کرده اند . و کسانی که گفته اند که محدث

معنی
خلق

(۱) - آیه ۸۷ سوره بنی اسرائیل

(۲) - اصل الخلق ، التقدير : فهو باعتبار تقدير ما منه وجودها ، وبالعبار للايجاد على وفق التقدير خالق .

(لسان العرب ابن منظور ، چاپ بیروت ، المکتب ، جلد اول ص ۸۸۹) .

است هم غلط کرده اند . که ، عرض را بخود قیام نمود و تبع بود و جان اصل آدمیت ،
و همه اعضا تبع ویست ، عرض چگونه بود .

و کسانی که روح را جسم گفته اند ، غلط کرده اند که ؛ جسم قسمت پذیر بود و روح قسمت
پذیر نیست . اما چیز دیگری هست که آنرا نیز روح گویند و قسمت پذیرد و لیکن با آن
روح ستوران را بود و این روح که صوفیہ آنرا دل نیز خوانند ، محل معرفت حق سبحانہ
و تعالی است و ہائلم را نباشد . و این روح گوہر لبت از گوہر فرشتگان حقیقت
و پراشتناختن دشوار است و در شرح آن رخصت نیست . و کسی کہ مجاہدت
تمام نکرده باشد ، با وی گفتن آن روا نیست .

روح
جسم
نیست

سریت کہ جز گفتش نیست روا و نیست نفس و گفتش نیست روا
رازی کہ میان جان جانک منست دانستہ نیست و گفتش نیست روا

... (۱) مرض نفس و تہیہ آن . پوشیدہ نماید کہ از ابتداء تعلق روح علوی بدین بدن
سفلی تا مدتی نفس را عنان اختیار بکف اقتدار خود بوده و در مدینہ بدن (۲)
حکم او نافذ نہ از شرع او را مانعی و نہ از عقل او را خبری . گاهی قوہ شہوی و غضبی
در حکم راندن مجتمع بوده اند ، و گاهی قوت شہوت با استقلال حاکم . و حکمت دین

(۱) - اختیار ایک رنگ اقتداری دارد تا آغاز (این دم) .

(۲) - تشبیہ بدن بہ شہر سابقہ ای پس دین دارد . در او پانیشاد بدن بعد از (شہر خدا) یا (بجہم بریا) قید گردید . و رجوع

شود بہ او پانیشاد . پر پاناکای ہشتم - کونہ اول - بیان شہر خدا ص ۱۰۵-۶

تسلط تکمیل بدن است. جهت تحمل بار مجاهده. چون بدن حال بود فضل الهی طایفه را بی واسطه بشری نتوان متنبه ساخت که عنان نفس را نگاه دارد، چه از دست گذاشتن عنان او موجب حرمان است از هیأت اعتدالی که انسان برای آنست. و بقدر بُعد از هیئات اعتدالی، به افق سنجی، قرب وجود می گیرد، و این مناسبت بمثابة می باشد که آن شخص کفایت سنج یا همی شود در لباس انسان، و حکم آن سنج و همی گیرد که آن صفت بروی غالب است و از اینجا است که طایفه اهل الله، این جماعت را انسان حیوانی خوانند و اشارت بدین معنی است: بیت:

انند تو بینی نه همه مردم اند
بشتری گما و خری بدینند.

و حضرت شیخ معی الدین رضی الله تعالی عنه فرموده که: اطلاق لفظ - الانسان علی هذه الجماعة لا یلکون الا بتحدون. مثلاً اگر صفت تکبر بر شخصی غالب شود، پلنگی بود در صورت انسان. و اگر قوت غضبی غالب شود، سگی باشد بصورت انسانی مقهور شده. و چون شخصی جامع جمیع خصال زمیمه شود، بیشه بود از سباع و بهائم نفوذ بالله من ذلک.

رباعی

ماهی صفت از چه گوش داریم کریم بگشده چودام چشمها بی بفریم
بیداری ما و خواب ما هر دو یک نیست چون ما از صور ره به حقایق نبریم
و از اینجا است که ارباب کشف که خیالات ایشان صافی شده از خواطر متفرقه

انسان
حیوانی

این صنف از آدمیان را متجسد در خیال خود بصورت سبع و بہائم می یابند ، چنانچه حضرت شیخ معی الدین نسبت بہ اولیاء رحیمیون (۱) ذکر کرده ؛ و این فقیر از حضرت ولایت پناہی ، خواجه نظام الدین عبداللطیف حنین استماع دارد کہ ؛ شخصی بصحبت قدوة العارفین خواجه محمد کوسوئی رسید و حضرت ایشان کا حضری آوردند . شخصی کہ صحمان بود گفت کہ ؛ صورت مراد عالم شمال بہمن تمامی از این طعام نخورم . خواجه فرمود کہ اکنون طعام بخورید و آنچه شب در خواب بینید صورت شماست . روز دیگر آن زمان با فطر آب تمام آمد و در پای ایشان افتاد و پیش از آنکہ تکلم کند ، خواجه کوسوئی فرمودند کہ ؛ نگذاری کہ آن سنگ بچہ دیدہ باز کنند . و حال آنکہ آن مرد در خواب دیدہ بود کہ بصورت سنگی مادہ است کہ اورا چند بچہ چشم باز نکرده ، است رباعی :

رحمیون

حکایت
خواجه
کوسوئی

(۱) - الفتوحات البکیہ ، مصدر ۱۹۷۴ ، السفر الثالث ص ۲۴۴ ، ابن عبد ربیاء اطلاق اصطلاح «الرحمیان» بہ افراد

طریقہ گوید این گروه بردو طبقہ اند . آنگاہ در ذکر طبقہ اولیٰ نیز لیدہ : اقطاب - ائمہ - اوتاد - ابدال - نقبا - نجباء - الرحمیون

الافراد . - ابن عربی در رسالہ اصطلاح الصوفیہ (چاپ حیدرآد ۱۹۴۸ ، ص ۱) ، (عزاد - قطب - اوتاد

- ابدال - نقبا - نجبا - امامان - ائمہ - ملامتہ را شرح داد و لکن از رحمیون مطلبی ننوشت .

(۲) - فتوحات الانس ص ۴۹۶ ، خواجه شمس الدین محمد کوسوئی از اولاد احمد الجانی ، موفی

بسال ۸۶۳ ، جامی نیز بہ این نکتہ اشارہ میکند کہ کوسوئی را گروہی صورت اصحاب را مکتوب .

حالتا تا این سنگ در باطن است
 یا حکم شرع در کارش نکلن
 یا بسوی تو مرا نا ائمن است
 یا بکلی در تک سارش نکلن

بدانکه حال این قوای مختلفه و امتزاج ایشان در بدن انسان ، مختلف حال جسم
 دیگر بود یعنی اگر در بدن ملکی بود ، اتحاد آن دو نفس دیگر با و لازم آید چنانکه
 گوئی هر سه در حقیقت یک چیز اند و از اینجاست اختلاف در آنکه هر سه در سه
 حقیقت یک چیز اند که با وصف مختلف شده اند ، یا خود کسب حقیقت سه
 نفس اند ، اما اگر تدبیر مفوض نفس ملکی نباشد ، مخالف پیدا آید و هر سه در
 تزیاید بود تا مودی با تخلال و هلاکت هر سه شود و مقرر است که هر موجودی که
 مرکب بود کمال او غیر کمال اجزای بسیط او بود چنانکه کمال سنگین غیر کمال
 سکه و انگین بود و کمال خانه غیر کمال چوب و سنگ بود ، و اکمل مردمان
 آن بود که قادر تر بود در اظهار آن معنی که مقصود از این ترکیب است .

فاما در جزای عمل که سعادت اخروی عبارت از آنست ، خلاف است ؛
 جماعتی از حکما پیشین چون فیثاعورت و سقراط و افلاطون و غیر هم که بر
 ارسطالیس مقدم بوده اند ، سعادت و تفاوت را راجع به نفس دانسته اند ،
 بدن را در آن حظی و نفسی شمرده اند . چه بدن به نزدیک ایشان آنست . و نفس
 را تمام ماهیت انسان دانسته اند و طائفه ای از حکما که بعد از ارسطالیس
 بوده اند ؛ و بعضی از طبیعیان ، بدن را جزوی از اجزای حقیقت انسان دانسته اند
 و سعادت و تفاوت را بر دو قسم نهاده اند ؛ قسم جسمانی و قسم روحانی .

نظر حکما

نظر
طبیعیان

و بخاطر فقر میرسد که : جائز است آدمی خود را بنام اجرای وجود فراموش کند و بحقیقت خود حاضر باشد بی شعور به بدن و اجزای آن ، پس معلوم شد که : بدن جزوی از اجزای حقیقت انسان نیست . و این حایست که صوفیان را در ابتدای سلوک واقع شود . و حقیقت آخرت را درین عالم شناسند . و دیگران را بعد از مرگ حاصل خواهد شد . بلکه چون روح سوار است و بدن چون مرکب ، و این روح را بواسطه کالت حالتیت در آخرت ، و بهشتی و دوزخی است که قالب را در آن دخل نیست و آن را بهشت و دوزخ روحانی میگویند و بهشت و دوزخ دیگر هست بواسطه قالب و قالب را در آن شرکتست و حاصل آن انهار و اشجار و غیر آنست و حاصل دوزخ آتش و مار و غیر آن ، و صفت این هر دو در قرآن و اخبار مشهور است و بعضی از متأخران حکما که قدم در دایره تحقیق نهاده اند و از طور عقل در گذر شده چون بوعلی و اتباع او ، که نفس را همان چهار مرتبه تعیین کرده اند ، اول را عقل هیولانی میگویند که آن در محل استعداد تعقل است چون اطفال . و ثانی را عقل بالملکه می نامند که او را تحصیل بدیهیات است باستعمال حواس در جزئیات و در محل تکلیف است . و ثالث را عقل بالفعل می خوانند که محل نظریاتست و ممکن است بر استحضار ، و رابع را عقل مستفاد شماره و مستحضر و ملتفت نظریات بختیستی که از و غایب نیست . و پیش بعضی از مشهوره مراد از معرفت نفس معرفت سه حالت حقیقت است

بهشت و
دوزخ
روحانی

عقول اربعه
هیولانی
بالملکه
بالفعل
مستفاد

کہ آزا وجہ و ذات و نفس میگویند بحسب اصطلاح. زیرا کہ هر شیئی که هست، اورا ذاتی و وجهی و نفسی هست از لبط و مرکب ذات پریشی عبارت از صورت اجمال آن شیئی است. و وجه هر شیئی صورت تفصیل آن شیئی باشد.

و نفس عبارت از هر دو مرتبه آن شیئی باشد چنانچه گفته اند؛
مفصل، صورت و جسمت و مجمل صورت ذاتی
هم این هر دو نفس آمد سران حکمت عرفان

مثلاً آب را صورت جامعیت است که آن حقیقت اوست و صورت متمفرقه است که آن وجه اوست. اول را آب مطلق میگویند، من حیث هو. و ثانی را وجه آب نمیخوانند. چون ریاحین و نوا که و نبات و آدمی را صورت جامعہ است که آن روح اوست. و صورت متمفرقه است مرکب است از جوهر ظاہر و جوهر باطنی. و نفس او عبارت از این هر دو مرتبه اوست. پس در حق حق تعالی این هر سه اعتبار از حیثیت معبر است؛ نظر بہستی او من حیث هو دیگر است، و اعتبار احدیت ذات مع عدم الغیر دیگر. و نظر بہستی او از حیثیت کثرت مظاہر اسماء و صفات، نسبت و تعینات دیگر. و نظر بہستی او باعتبار این هر دو مرتبه دیگر پس معنی حدیث پیش این طائفه آن باشد کہ:

صورت
اجمال
و
تفصیل

صورت
جامعیت
و
متمفرقه

هر که خود را به ذات خود که عالم اجمال اوست، مجرد از عواشی غریبه
 و لواحق مادی شناسد، ذات حق را بر صرافت بشرط لاشی
 بداند و هر که ذات خود را بشرط شیء بداند که آن عالم تفصیل اوست،
 ذات حق سبحانه را با وجه او که: **أَيُّهَا قَوْلُوا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ** است
 شناسد. و هر که نسبت اجمال و تفصیل یعنی نسبت که میان ظاهر و باطن اوست
 معلوم کند، نسبت هو الباطن که آن اجمال حق است و هو الظاهر که
 تفصیل اوست، شناسد. پس معرفت نفس او کلید خزینة معرفت الهی
 و آئینه جمال های پادشاهی باشد و حقیقت این معنی که صاحب لمعات (۲)
 قدس سره العزیز، در لمعة سیت و چهارم گفته که وحدت او را از وحدت
 تو، توان شناخت. یعنی: **وحدت حق را جل جلاله بطریقه ذوق و**
وحدان از وحدت خود توانی شناخت. زیرا که تو باعتبار وحدت و
 تجرد و کلیت حقیقت خود، یکی و کثرت و دوئی را با تو (۳) راه نیست.

معنی
حدیث
نفسی

معنی
هو الباطن
و
هو الظاهر

(۱) - سورة البقرة آیه ۱۱۵ (هر کجا رو آورید در همانجا چهره حق است.)

(۲) - منظر شیخ فخرالدین ابراهیم بن شهریار عراقی متوفی در ۶۸۶ یا ۶۸۸ است (تاریخ ادبیات شعری آیت ۱۷۷)

صالح الدین ترمذی در فنون اللغات ص ۳ می نویسد که شیخ کتاب فصوص الحکم (ابن عربی) را از محضر صدرالدین

قونوی فراگرفت و با درستی فراهم کرد بنام لمعات. هم در ص ۳۵ شرح بعد ۲۴ عبارت شیوا دارد.

(۳) - در متن (بتو) نوشته شده وی در حاشیه، مؤلف (باتو) را صحیح دانست

یکی اورا یعنی بدوق و حدان بدانی جز بدان یکی ، یعنی کہ یکی خود بدان طریقہ کہ از صورت کثرت کہ حقیقت محررہ تو بدان متغشی شدہ است ، اعراض کنی وہ وحدت حقیقی خود بازگردی و آنرا وحدت حق بینی کہ در توحیدی کردہ ، این دانش و نیش بواسطہ تقرب بقریب [فرائض] ^(۱) مستند بحق دانی و خود را از میان بیرون آری ؛ حجاب راہ توحیدی حافظ از

میان برخیز . (۲) رباعی :

یکسیت ولی نہ آن یکی کش دانی یکی کہ نباشد آن یکی را ثانی
خود را ز قبول خویش اگر برہانی دانیش نہ از دلائل برہانی
یعنی واحد مرعد را ایجاد میکند بسبب مکرر شدن او کہ اگر مکرر شدی ، حصول
عدد ممکن نمودی و عدد ، مراتب واحد تفسیر میکند مثل انسان و ثلث و اربع
و غیر این کہ ہر یک مرتبہ ایست از مراتب واحد . و غیر واحد نیز کہ ممکن است

(۱) - دامن شکم [مراغین] آید کہ قطعاً غلط است در این صیغہ است در برابر قرب نوافل . این دو اصطلاح در سنن بقرآن

نظری مراد آن است . تقرب بقرآن از راه اتقانہ نماز واجب حاصل شود و تقرب بقرآن از اتقانہ نماز واجب مستحبی دین حریست ہم نظر

بر این معنی است : لا یرال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبہ غاراً احبہ کنت لہ سہماً و بصراً و یداً و لساناً فنی

یسع و بی بصر و بی بیطش و بی یسطق . موصار العباد عن ۳۲۱ . و نیز اسرار الصلوۃ صان المدین علی ترکہ ص ۴۳ و

محمراز حمہ . رجوع شود بکتاب الوصایا (بن العزبی) چاپ بیروت ص ۱۴۰ کہ بحث بسیار جامع را جمع بہ قرب فرائض و قرب نوافل دارد

(۲) - بیت صحیح این است : میان عاشق و معشوق هیچ حال نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز .

باین مراتب از برای آنکه آنان جز دو واحد نیست که مجتمع شدند بهیئات
 واحدیت ، و از آن هیات آنان حاصل شده است پس ماده
 او واحد مکرر است و صورت او نیز واحد است . پس در آنان غیر از واحد
 مکرر نباشد . و همچنین است حال ثالث و اربع .
 اد هست بنان و آشکار است همان برعکس بود مشهور اهل عرفان
 بل اد هست « همه چه آشکار چه نهان گر اهل حق غیر یکی بیش بدان
 پس ایاد واحد مر عدد را بسبب تکرر ، مثال ایاد حق است خلق را .
 نسبت ظهور در صورت گویند و تفصیل عدد مراتب واحد مثال اظہار اعیان
 است احکام اسماء الہی و [صفات] نامتناهی را . و ارتباط میان واحد
 و عدد مثال ارتباط است میان حق و خلق ، و بودن واحد نصف آنان و
 ثلث و ثلثه و ربع و اربعه و غیر این ، مثال نسبت لازمہ است کہ آن نسبت
 صفات حق است . رباعی :

مفسوقہ بکییت لیک بنفخارہ پیش از بہر نظارہ صدہ سزار آئینہ پیش
 در حرکت از آن آئینہ ہموردہ بر قدر صفات و صفات خودیش
 هستی چو ظهور میکنند در ہمیشی باشد ہمہ را ظهور هستی از وی
 آنکس کہ جدا تعلق نی نکنند دانند کہ حجاب حق نباشد جز حق

اظہار
 اعیان

(۱) - کذا فی الاصل ، ظاهراً باید (بل ادست) باشد تا در آن شعر صحیح شود .

فصل [دویم]

چون از این جملگی که رفت، معرفت ذات و صفات الهی بوجہ معلوم شدن، نوعی دیگر از معرفت، تتره حق سبحانه واجب است دانستن و کلیه آن نیز معرفت نفس تست.

دل

بدان که روح انسانی را که صوفیه دل نیز گویند، از آن متره است که در هم و خیال آید چرا که؛ او را مقدار نیست و قسمت پذیر نبود. و هر چه بدین صفت بود، او را رنگ نبود. و هر چه او را رنگ و مقدار نبود در خیال نباید. زیرا که تو خیال را تصرف در چیزی بود که او را یا جنس او را چشم دیده باشد و جز الوان و اشکال را در ولایت چشم راه نیست و هر چه متره از الوان و اشکال باشد آن چیز بی چون و بی چگونه بود و طبع آدمی چون متخص دانستن چیزی بود، جز بدین وجه نبود که گوید؛ فلان چیز چگونه است و چه شکل دارد. و خرد است یا کلان و چون این صفات تابع مقدار بود، هر چه مقدار را با آن راه نبود، از کیفیت متره بود.

چون دانستی که حقیقت تو که محل معرفت است، قسمت پذیر نیست و مقدار و کیفیت را بدو راه نیست، بدانند حضرت حق سبحانه و تعالی بدین تقدیس اولی است. و حال آنکه مردمان عجب دارند که موجودی باشد بی چون و بی چگونه. و ایشان خود چنانند و خود را نمی شناسند، و چون خود را نیکو شناسند و مامل کنند، بدانند که؛ در ایشان بسیار چیز است

نه بیچون و چگونه است مانند خشم و غضب و لذت و الم. و اگر کسی سؤال کند که حقیقت طعم و بو چگونه است، از جواب عاجز آید. و حال آنکه این مجموع از موجوداتند و درین، هیچکس را شجره نیست. همچنین پادشاه عالم تقدس و تعالی بیچون و چگونه است. و هر چه چون و چگونه دارد چون محسوسات، همه مملکت اوست.

و نوع دیگر از معرفت حق سبحانه و تعالی معرفت افعال اوست و کلیه آن نیز معرفت نفس است. و این را معرفت نفس افعال گویند.

مثلاً اگر تو خواهی که نقطه الله را بر کاغذ نویسی، اول رغبت و ارادتی در تو پیدا آید و جنبش در دل تو ظهور کند و جسم لطیف (۱) از دل تو که در جانب چپ است در حرکت آید و دماغ بر شود و این جسم لطیف را اطباء روح حیوانی خوانند که کمال حس و حرکت است. و چون آن روح دماغ رسد صورت الله در بطن اول دماغ نقش بندد و تأثیر آن از دماغ به اعصاب رسد. و چون اعصاب از دماغ بجملة اعضاء رسیده و چون این ارشها به اطراف بدن رفته، بانگشتان رسیده و مثال ریمان به آن پیچیده، پس اعصاب از تأثیر آن روح حرکت کند، پس سر انگشت را حرکت دهد. آنگاه قلم را حرکت

معرفت
افعال

جسم
لطیف

(۱) - توجه به (جسم لطیف) در ایة و کتبهای ظنی چند بیره در کتب سانگه مشهور است و علامه اسلامی خاصه علامه دوانی

سوفی ۹۰۸ در رساله (حقیقة الانسان) بموجب گفتو کرده اند. و این معادل بدن مثالی و یوزخی میباشد.

دید، صورت الله چنانچه در خزانه خیالست، بر کاغذ بمحضت جوکس حاصل
 گردد. چنانکه اول این بکار رغبت بود که در دل پدید آید، اول همه افعال،
 صفتی است از صفات الله تعالی که آنرا اراده گویند. چنانکه اول اثر
 ارادات در دل تو پدید آید و بعد از آن بواسطه به جمیع اعضاء رسد، اول
 اثر اراده الله تعالی بر عرش پدید آید آنگاه بدیگر اجزای عالم رسد همچو آن
 بنیاطیف که او را جسم لطیف نام کرده اند، از راه دل به رگهای مارک که آنرا
 شریان گویند این اثر به دماغ رساند. و این را اطباء روح حیوانی خوانند و
 نزد شرع فرشته گویند. و او اثر را از عرش به کرسی رساند و همچنان که
 صورت الله که فعل و مراد است، در خزانه دماغ پدید آید، صورت هر چه در
 عالم پدید خواهد آمد، اول نقش او در لوح محفوظ پدید آید چنانکه قوتی که در دماغ
 است، اعصاب را حرکت دهد تا اعصاب دست و انگشت را حرکت
 دهد. همچنین جواهر لطیفه که بر عرش و کرسی مویزند، آسمان و ستارگان
 را حرکت دهند. و چنانکه قوت دماغ بر روابط و اوتار و اعصاب انگشت را
 حرکت دهد، آن جواهر لطیفه که ایشان را ملانکه گویند و روح القدس خوانند،
 بواسطه کواکب و روابط شعاعات، طبایع اموات عالم سفلی را حرکت دهند و
 چنانچه قلم مدار را پراکنده و جمع کند تا صورت الله پدید آید، طبایع نیز آب و
 خاک اموات را حرکت دهند. و چنانکه کاغذ مدار را قبول کند، و قلم حرکت
 خویش بر برد، صورت الله بر وفق آن نقش که در خزانه خیال

اراده

فرشته

جواهر لطیفه

ملانکه

بود، پدید آید، به معاونت حواس و علم، چون حرارت و برودت این اہیات
 مرکبات را حرکت دہد، بہ معاونت ملائکہ، صورت حیوان و نبات در این عالم
 ظاہر گردد، بر فوق آن صورت کہ در لوح محفوظ است، چنانکہ در اول این
 کار، داعیہ از دل پیدا گردد و آئندہ بتمام اعضا رسد، اول کارہ در عالم اجسام
 در عرش پدید آید، آئندہ بہ ہمہ عالم و اجزای آن رسد، پس همچنانکہ حق سبحانہ و تعالیٰ
 در آفرینش بر عرش مستوی شد و عرش راست باستاد، و تدبیر عالم کبیر
 ساخته شد کہ: **اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَيُدَبِّرُ الْأُمُورَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ**،
 روح انسانی نیز بر دل مستوی شود و دل متوجہ و کار مملکت تن کہ عالم صغیر است
 راست گردد، اینست معنی: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ خَلَقَ آدَمَ عَلَىٰ صَوْرَتِهِ**، کہ
 حق تعالیٰ آدم را بصورت خود آفریدہ و در عالم صغیر پادشاهی نشانیہ و اورا نمودار
 از مملکت خویش دادہ و از دل پرش او ساخته و از دماغ کرمی، و از خزانه
 خیال، لوح محفوظ او ساخته و از چشم و گوش و دیگر حواس، ملائکہ، و از قبہ
 دماغ کہ مشاء اعصاب است، آسمان و ستارگان او ساخته و از انگشت
 او علم، و دوات و مدار و طبایع صغیر او ساخته کہ اگر این مملکت و پادشاهی او
 را میسر نبود، اورا تصدیق پادشاهی راندن حق سبحانہ در عالم ممکن نبود، زیرا کہ
 آدمی را تصدیق چیزی کہ نمودار آن در خود نیامد، ممکن نیست، پس آدمی چون
 نفس خود را بشناسد و پادشاهی راندن خود را در مملکت بدن خویش بداند، بالفروہ
 اورا تصدیق پادشاهی راندن حق سبحانہ و تعالیٰ ملائکہ را، و فرمان برداری او را و

عرش

حدیث
خلق آدم

راندن کاره بردست ملائکه و رساندن فرمان از آسمان بر زمین و باز بستن کاره و اهل زمین بر آسمان و طلب ارزاق آسمان حواله کردن حاصل شود :

گرتو در نفس خود زبون باشی	عارف کردگار چون باشی
میا مرزاد یزدانش بقی	که گوید فلسفت این شیوه معنی
ز جانی دیگر است این شیوه آرا	ندارد فلسفی با این سخن کار
بعقل ارگرد این آسرا گرد	میان گبرکان ز تار بنه
و گر راه محمد راتو خاکی	دو عالم خاک تو گردد سماکی
از این ستر فلسفی تو دور می باش	ز عقل وزیر کی مهور می باش

بدانکه منجم و طبیعی که کاره را بنجوم و طبایع حواله کرده اند ، غذایی و طوسی

تشبیه به دو مورچه کرده که بر کاغذ روند و بینند که کاغذ سیاه می شود و روی نقش پیدا میآید . مورچه اول نگاه کند ، قلم را بیند . شاد و گوید ؛
 حقیقت کار شناختم . این نقاشی ، قلم میند و این مثل طبیعی است که چیزی
 دیگرند جز درجه باز پسین از محرکات که طبیعت است .

و مورچه دیگر که چشم او فراخ تر بود و مسافت دیداری بیشتر ، گفت ؛
 غلط کردی . این نقاشی ، قلم نمی کند و حقیقت کار آن است که من دانستم ؛
 و این نقاشی ، انگشت می کند و قلم مسخر وی است . و این مثال منجم است
 که نظری بیشتر کشید و دانست که طبایع مسخر کواکب است و لیکن ندانست

مثال
طبیعی

مثال
منجم

که کواکب مسخر فرشته گانند و اینجا در غلط افتاد . بیت

اگر او بنگرد در اصل این کار
 نمی بیند مگر کنین چرخ اخگر
 فلک را بیند اندر حکم جبار
 ز امر و حکم حق گشته مسخر

چون سابقاً مقرر شد که نفس از مبدأ فطرت معلول آمده و حال آنکه تحقیق
 معلومات و ادراک مکاشفات موقوف بر تربیت و تزکیت اوست،
 پس بیان طریق تربیت و تزکیت او واجب نمود .



فصل [سیم]

در تربیت و تزکیت نفس

فائده
تکلیف

چون معرفت نفس فراختر این رساله معلوم شد، بدانکه فائده تکلیف، مستط
گردانیدن شرع است بر عقل. و فائده آن، تبدیل صفات ذمیه نفس است
به صفات حمیده. چراکه نفس آدمی بجهت ترکیب از ارکان اربعه و طبایع آن خلقی
چند مذموم سرشته اند، مانند: عجلت و کسل که از مقتضیات حرارت و
برودت است. و سرعیت تغییر و قساوت که از لوازم رطوبت و یبوست
اند. و این اخلاق ذمیه از وی بتکلیف شرعی مندرج شود. و عجلت به صبر از
مناهی. و کسل به صبر از اوامر. و سرعیت تغییر به صبر و ثبات بر طاعت. و
قساوت به خشوع در عبادت. و هم چنین سایر صفات ذمیه که با نفس از اصول
خلقت همراه است، همگی به نور شرع مبدل شوند و بجای هر وصف مذموم و
هر صفت قبیح که از وی برخیزد، خلق پسندیده و صفت مرضی در نشیند و از آن
جمله بجای کراهیت، رضا پیدا آید. و بجای طیش، طمانینت. و این هر دو

عجله
کسل

(۱) - با توجه به این نکته، رابط تن در دوران که موضوع روانشناسی فیزیولوژیکی محاصر است بدیدگانی طب طبیعی یا مزاجی

کهن روشن میگردد، نظیر این گونه بحثها و توجه به بررسی فیزیولوژیکی حالات روانی در متون روانشناسی فلسفی و دینی ما فراوان
است زود از انصاف خواهد که با چند آزمایش با موش و میمون و امثال آن چنان عرق شویم و بگوئیم که

پیشینیان هیچ نگرند و یا همه کار غلط کردند.

و صف دل اند که در مقام تبدیل صفات به بدل کراحت و طیش بدو دهند.
و نفس صفت دل گیرد. و این معنی است که صوفیه گویند که نفس صوفی به
مقام دل رسد چنانکه در قرآن مجید میفرماید: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الطَّمِينَةُ
ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً** (۱)

مقام
دل

بدانکه نفس وقتی بارت خود بازگردد که صفات طبیعی مر نفس به صفات
شرعی بدل شود، بشریت او ملکیت گردد، و در سنگ ابدال منخرط باشد.
اما طریق ترکیت و تربیت او موقوف بر شناخت مرضی اوست. زیرا
که تا مرض معلوم نگردد، علاج ممکن نبود.

بدانکه نفس را دو صفت ذاتی است که از مادار (۲) آورده است و
باقی صفات ذمیمه از این دو اصل تولد میکنند و آن صفات فعل اوست و
آن دو صفت ذاتی او یکی هوا و دیگری غضب است و این هر دو از حایث
عناصر اربعه است چنانچه سابقاً مقرر شد، هوا به میل و قصد باشد
بسوی سفلی، چنانچه فرمود: **وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ** (۳) یعنی به ستاره چون فرو
شود. و بعضی از مفسران گفته اند که مراد حضرت است صلی الله علیه

دو صفت
ذاتیتفسیر
هوا

(۱) - سورة الفجر آیه ۲۹

(۲) - در متن اصلی (نادر) ضبط شده که بقرینه چند سطری بعد، (از نادر عناصر آورده)، قیاساً به (مادار) تفسیر شده

(۳) - سورة النجم آیه ۱

و ستم. و در این قسم کنایت از حالت بازگشتن آن حضرت است از معراج
و این میل به منفی خاصیت آب و خاک است.

غضب

و غضب، ترفع و تکبر و تقلب است و آن صفات باد و آتش است. پس
این هر دو صفت ذاتی نفس، از مادر عناصر آورده و خمیر مایه دوزخ این دو
صفت است و دیگر ذرات دوزخ از این تو تکند.

و این دو صفت [هوا] و غضب در نفس میبایست تا به صفت هوا
حذب منافع خویش، و به صفت غضب دفع مفرت از خویش کند تا در
عالم کون و فساد وجود او باقی ماند و پرورش یابد.

عقل

پس هر دو صفت خادم تن اند و تن را برای حقایق حواس آفریده اند تا رام وی
باشد که بوی عجایب صنع خدای تعالی بداند. پس حواس، خدمه عقلند و

دل

عقل را از برای دل آفریده اند تا شمع و چراغ او باشد که بنور وی حضرت
الهیّت را ببیند که بهشت وی است. پس عقل خادم دل است و
دل را برای نظاره جلال حضرت ربوبیت آفریده اند. پس وی چون بدین مشغول
باشد بنده و خادم درگاه الهیست.

اما این دو صفت را بجهت اعتدال نگه باید داشت که نقصان این [دو] صفت،
سبب نقصان نفس و بدنست. و زبادت این دو صفت سبب نقصان عقل
و ایمان، و ترکیب و تربیت نفس با اعتدال باز آوردن این دو صفت هوا و
غضب است. و میزان، قانون شریعت است در کل حال، تا هم نفس

شریعت

و هم بدن سلامت ماند و هم عقل و ایمان در ترقی باشد. و هم در موضع خویش حرکت را بفرمان شرع استعمال نموده باشد تا بعضی غالب و بعضی مغلوب نگردد که صفت بهائم و سباع است. زیرا که در بهائم، هوا غالب است و صفت غضب مغلوب. لاجرم بهائم به عرض و شتره در افتادند و سباع با سبیل و قهر و غلبه. زیرا که غضب بر ایشان غالب است، بر صید کردن در آمدند. پس این دو صفت را به حد اعتدال باید داشت تا در مقام بحیمی و سبعی نه یفتند و دیگر صفات ذمیه تولد نکند چرا که؛ اگر هوا از حد اعتدال تجاوز کند، شره و حسرت و شحوت و کسل پدید آید. و اگر صفت غضب از حد اعتدال بگذرد بد خوئی و تکبر و عداوت و تندی و استیلا، و بی ثباتی و کذب و عجب و تفاخر و ترفع متولد شود. و اگر غضب را ندان عاجز شود، حقد در باطن پدید آید. و اگر صفت غضب در اصل ناقص و مغلوب افتد، بی حیثی و بی غیرتی و کسول و ذلت و عجز آورد. و اگر هر دو صفت هوا و غضب غالب افتد، حسد پدید آید. زیرا بغلبه هوا هر چه با کسی ببیند و او را خوشش آید، بدان میل کند و از غلبه غضب نخواهد که آنکس را با باشد. و حسد اینست که آنچه دیگری دارد، خواهی که ترا باشد و نخواهی که آن دیگری را با باشد.

صفات
ذمیه

حسد

کذا فی الاصل. وی بسم الخط کنونی (نیفتند) می نویسند.

قطعه

این بود این که زمین میسوی های خواجه
عادت مرد حسد پیشه که خاکش بدهن

هر چه بید بکف خلق فغان بر دارد

که چرا داد باو بی سبب این رانده من

و حرکت از این صفات ذمیه منشاء درگی از درکات دروخ است و
چون این صفات بر نفس مستولی شود ، فسق و فجور و قتل و زنا و انواع فساد
پیدا شود و ملائک چون در قالب حضرت آدم نگرینند ، این صفات مشابه
گردند و گفتند :

أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ ۝۱۱

معنی چنانست که ، آیا میگردانی تو در زمین آنکس را که فساد کند و خون ناحق بریزد .
اما ، از این معنی غافل و داہل (۱۲) بودند که اگر اکسیر شریعت بر این صفات ذمیه
بهیچ سببی شیطانی نند ، همه صفات علنی در حمانی گیرد و لاجرم حق عز و جلا در
جواب چنین فرمود : إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝۱۳

(۱۱) - سورة البقره آیه ۲۸

(۱۲) - الداہل ، التخییر یعنی سرگردان (لسان العرب چاپ سید جلیلا ، ج ۱)

(۱۳) - سورة البقره آیه ۲۹

کیمیاء شرع نہ آنت کہ این صفات بکلی محو شود کہ موجب نقصان باشد ، چنانچہ گذشت . فلاسفہ را غلط از اینجا افتاد و پس داشتند کہ این صفات را بکلی دفع میباید کرد . و ندانستند و سالہارنج بردند و آن بکلی محو شد و لیکن نقصان پذیرفت و از آن نقصان ، صفات ذمیرہ دیگر پدید آمد .

کیمیاء شریعت آنت کہ حرکت از این صفات را بحد اعتدال باز آورد و در تمام خویش صرف کند و چنان کند کہ او بر این صفات غالب باشد . و این صفات ، او را چون اسب رام شود ، هرکجا کہ خواهد براند نہ آنکہ این صفات بر او غالب باشد و هرکجا میل نفس باشد او را اسیر کردہ ، آنجا برد ، چون اسب تو بس کش کہ بی اختیار خود را در چاهی اندازد ، و یا بر دیوار زند ، و مرد و ہلاک شوند نفوذ بالہ من ذلک .

ملخص این سخنان کہ مرقوم رقم بیان گشته آنت کہ آدمی را درد دنیا بہ دو چیز حاجتست : یکی آنکہ دل را از اسباب ہلاک نگاہ دارد و غذای وی حاصل کند . و غذای دل بدلیل آیات ینات و اخبار سید اختیار و جمیع انبیاء و اولیاء ابرار ، معرفت و محبت حق سبحانہ و تعالی است . و ہلاک دل در آنت کہ بدوستی چیزی جز حق سبحانہ و تعالی مستغرق شود . و دیگری آنکہ بن را از مہلکات نگاہ دارد و غذای وی حاصل کند .

اما بیاید دانست کہ تعہد تن برای دل می باید تن خالی است و دل باقی

اشتباه
فلاسفہ

کیمیاء
شریعت

غذای
دل

وقن گفتہ اند کہ دل را چون شتر است۔ لیکن حاجی را بضرورت تعویذ شتر بقدر حاجت واجب آید کہ اگر ہمہ روز بہ شتر چرانیدن مشغول گردد، از قافلہ باز ماند و ہلاک شود۔ پس تعویذ تن و تربیت نفس چنانچہ شریعت فرمودہ و اولیاء امت عمل نموده اند، واجب و لازم باید دانست و از صحبت افراد اجتناب باید کرد :

صحبت این قوم را طوفان شناس
 هر چه سرمایہ بود عین صواب
 مرده این عالم و زندہ خدای
 تارسی در دامن آخسر زمان
 چون نشان بایی بچہ میکند طواف
 وز ظلال غالبان غالب شوی
 چون نظر شان کیمیائی خود کجاست

هر دلی را نوح کشتی بان شناس
 آنکہ از حق باید الحام و جواب
 سایہ یزدان بود بندہ خدای
 دامن او گیر زود تری گمان
 قصہ هر درویش میکند بی گزاف
 کز جوار طالبان طالب شوی
 ہمیشنی مقبلان چون کیمیاست

حضرت مرشد حقانی شیخ علاء الدولہ سمنانی «۱» فرمودہ اند کہ؛ در تحت فرمان گریہ باشی بہ کہ در حکم نفس سگ سیرت۔ و تشریح آنحضرت و علم بمرادہ، آنست کہ؛ حریت کہ عبارت از رقی نفس است، بدان حاصل

(۱) - علاء الدولہ ابوالکلام محمد بن محمد بن... بیابانی سمنانی سنہ ۱۲۳۶-۱۲۵۹ مولف العبد لاهل الفلہ کہ سنہ

سنہ ۱۹۷۲ آن کتابخانہ مرکزی دانشگاه تهران شمارہ ۱۰۸۰ موجود است (حضرت دانش پزیرہ ج ۳ ص ۲۷۲)۔

شود نه ، نفس را تابع هوای او که آله باطله است ، ندانند . و هرگاه که در فرمان دیگری باشد ، از فرمان نفس آزاد شود .

کار فرمان راست در فرمان گریز بنده تو ، در تصرف بر نفسیه و چون تصرف در باقی شد و از مراد قانی گشت ، مثل باهر ، دفع فتنک و تعالی و بنده فرخنده ایند متعال باشد .

گر تو حری خواهی و دل زندگی بندگی کن بندگی کن بندگی کن بندگی

والسلام علی من اتبع الهدی .

مقصود از نهادن این رساله بر سخنان عظمی اصحاب طریقت و کبری ارباب حقیقت آنکه در داعی شوق و بواجب طلب در باطن مستعدان طالب پدید آورد و شرر آتش محبت در دل صدیقان مشتعل گرداند چون از منشا نظر عاشقان صادق و کاملان محقق باشد :

قصه عاشقان خوش است بسی سخن عشق دلکش است بسی
 هرین بوی صد دانه نم باد هر دلی جای صد زبانم باد
 هر زبانی بصد بیان سگویا تا کند قصه ای عشق اعلا

در مرصاد العباد (۱) آورده که : جنید را تقدس الله روحه العزیز ، پرسیدند

مقصود
 از تالیف
 رساله

(۱) - مرصاد العباد تالیف نجم رازی تصحیح دکتر ریاضی چاپ نگاه ترجمه نشسته کتاب ص ۱۳ بانگ اختلاف . دهمه مراجع تحقیق راجع به

نقد حال آنکه جنید ، رجوع شود به تعقیبات ایزده دکتر ریاضی بر مرصاد العباد ص ۵۵۸ شماره ۳، ۱۳

سخن
جنید

که ، مریدان از کلمات مشایخ و حکایات ایشان چه ناپدید ؟ گفت تپت دل و
ثبات بر قدم مجاهده و تجرد عهده . گفتند ، این را از کجاست بزرگبری داری ؟ گفت
« وَ كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الدُّنْيَا مَا أَنْشَأْتَ بِهِ فَجْأَكِ » (۱) . و گفته اند ،
کلمات المشایخ جنود الله فی الارض ، یعنی سخنان مشایخ باری دهنده طالبان
تا بیچاره را که شیخ کامل نباشد ، اگر شیطان خواهد که در آتش طلب و مبارزه
ریاضات و مجاهدت به تشبیهی یا بدعتی راه طلب او بزند ، تمسک به
سخنان مشایخ کند و نقد واقع خویش بر محک بیان شافی ایشان زند تا از تعارف
و سادس شیطانی و هوا ، حسن نفسانی خلاص یابد .

شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمه الله علیه فرموده اند که ؛ مرید باید
که هر روز بقدر یک سی پاره از این حدیث بگوید و شنود ، اذا احبب الله
اکثر ذکره .

و حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمه الله علیه فرموده اند که ؛ محبت
بنیگردان نشود جز بسوی نیکردان . بیت :

مگر نام زیشان از ایشان گفتم خوشم کین نکته از جان گفته ام
آن شنیده باشی که بعضی از علماء رسوم که اسم علماء بر ایشان از قبیل تسمیه شی
باسم نقیض است ، گفتند ؛ آنچه مقصود از شریعت در تسمیه مذکور

(۱) سوره هود آیه ۷۱ ... و جادک فی هذه الحق و حومنه و ذکر فی المؤمنین .

است، احتیاج بشایخ نیست، همانا غشاة تعصب دیده بصیرت ایشان را پوشیده و از سر حدیث؛ الشیخ فی قومه کالنبی فی امتہ، غافل و داهل گردانیده و از بوستان این فواید که مذکور شد، بولی بمشام ایشان زبیده و نیز معلوم است که علاج جمیع امراض در کتب طب مسطور است، اما کسی که خدمت و ملازمت اطبا نماید، از مجرد مطالعه کتب، طیب نمود و حضرت موسی را علیه السلام با کمال مرتبه نبوت و درجه رسالت و او العزیمی، در ابتدا ده سال ملازمت خدمت شعبیب می بایست کرد تا استحقاق شرف مکالمه حق یابد و بعد از آن بدولت کلمی الهی و سعادت؛ «و کتبت له فی الآلواح موعظة و تفصیلاً لكل شیء» (۱)

حدیث

ملازمت
خدمت

برسد.
شبان وادی ایمن گوی برده بمراد که چند سال بجان خدمت شعبیب کند (۲)
و آنچه از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مذکور است در بعضی کتب اقطاب سخنان
مسطور است که حضرت امیر المؤمنین، کمیل زیاد را که از مریدان مستفیدان

امیر المؤمنین
علی (ع)

(۱) - سورة الاعراف آیه ۱۴۵ : و کتبت له فی الآلواح من کل شیء موعظة و

تفصیلاً. (دو نوشتیم برای او در الواح از هر چیزی، اندرز و تفصیلاً.) ضبط آیه در متن اشتباه است در باب مولف یا نگاه حافظ خویش نقل کرده است.

(۲) - از قول حافظ بمفعول : مراد از عشق آن فصول عیب کند که اعتراض با کس از علم غیب کند.

عقبه علیہ و سلمه سنه آنحضرت است ، در نصیحت چنین فرمود که :
یا کمیل ، سائل العلماء و خالیط الحکماء و جالس اللبری . (۱)
اکابر طریقت قدس الله تعالی ارواحهم ، در معنی این سخن چنین فرموده اند که
مخالفت و مجالست ارباب ذوق و جمیعت با کسانی که احکام علمیه بر
ایشان غالب است ، پسندیده و مستحسن نیست . همشینی با ایشان
سه ابواب موجب میکند . ملاقات با ایشان بقدر ضرورت می باید ،
چنانکه حکم (سائل العلماء) بین این معنی است . و مقصود از حکماء
ظایفه ای اند که احوال طوب و اوصاف آن پیش ایشان معلوم شده و
بر موجب آن عمل می نمایند . ملاقات و تردد با ایشان از فرقه سابق بیشتر
می باید چنانکه : (خالیط الحکماء) مشرب بآنست . و مجالست و همشینی
با کبری باید کرد یعنی با ایشان که ستر ایشان را نترسند کلی از التفات
با سوی حاصل شده و حقیقت ایشان بمقصد حقیقی آریده چنانچه مدلول (جالس اللبری)
است . و از کلمات قدسیه بعضی از مشایخ است :
باهر که نشستی و نشاء جمع دلت و ز تو زهید ز حمت آب و گلت

(۱) - عبارت فوق را در بیخ ابلاغ نیافتم ولی آنچه از حضرت علی در این مورد منقول است ، از نامه آن حضرت به

مالک اشتر و امیر است بیدجاریت : « و الله مدرسه العلماء و مناقسه الحکماء فی تثبت حاصله علیه امر»

بلاک ، و اقامه ما استقام به الناس قبلک « بیخ ابلاغ تعبیج صبی الصالح بروت ۱۹۶۷ ص ۴۲۱

مجالست
علماءمجالست
حکماءمجالست
کبری

درد نگیرد روح عزیزان بکلمت

ز نهار ز محبتش گریزان می باش

[لمؤلفه]:

نفسیه شدش نام ز مسلک اسماء
از هستی خود راه برد سوی خدا

این نسبی که کردم از سر صدق انشاء
تا هر که بخواند دشمناسد خود را

مثنوی

آنچه میخواست دل من نسوید

حمد لله که با نام رسید

در دریای صفا ستم من

حرف ارباب و فالقم من

بدل آورد از گوش سپرد

بهر گوش که بود پس پذیر

غرض اصلی من نیت جز آن

زین همه گفت شنید سخنان

تا بدین قافل آرد راه را

که بود سالک ره را چو در راه

ره بقاش برد هر که کس است

این همه نقش نه نقش هوس است

غیر معنی بنظم در نارد

نظر از حرف خطا بر دارد

جان نثار قدمش شوق کند

جام عرفان چو کشد ذوق کند

ره برد جانب گنج دل خویش

زین طلسم تن بی اصل خویش

نقدش ایثار کند مردانه

چون بدین گنج رسد فرزانه

سوی خود گرم روان را خواند

دست دل چون بگرم جنبانند

بدعانی کند از من یادی

شاد سازد دل هر نا شادی

کامد این نقش ز کلیم بیرون

نقصه نیست بدو یک افزون

نام رساله

تاریخ
تالیف

تمت الرسالة النفسیه
فی شهر ذی الحجة العرام
سنه ٩٢١ احدى وعشرين
وتسعمائه
کتبه الفقیر



هو

خلد الله تعالى ملكه الى يوم الدين وذلك فضل الله من رب
العالمين .

شعبه شارق دولت واقبال که از مطلع مرحمت وافضال بمبارکترین
طالعی طلوع یافته بود ، پرتو وصول بر در و دیوار زاویه خموش این تیره روزگار
انداخت و ظلمت وحشت و کربت غیبت این متردین زاویه انزوا
و مرثف جام اندوه و بلا را بنور مسرت و سرور و بهجت مبدل گردانید
و از فیض فضل نامتناهی الهی سر حرکت (فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ) و (وَ
جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً) ، بگوشش هموش رسید و دیده امید را منظرکی
دلگشای روزی شد و تارک مبادات را افسرکی سعادت افزای کرامت
گشت . بیت :

اگر دیوار دروش است کوتاه بلند است آفتاب الحمد لله

امید چنانست که تا نقاشان کارگاه تقدیر نقوش صور الوان بر صفحات
الواح وجود می نگارند ، و خازنان خزانه بارگاه علیم تقدیر باران فیض پیدایش
بر ریاض قلوب مخلصان هویت از سحاب جود میبارند ، برکات آثار
نعمات سبحانی از آن منظر مظهر آثار فیوض ربانی نصیب ساکنان خطه
امکان دعاگویان دولت این دودمان باشد . تا جویان باشد ، در و
بار بجای ذات تو .

ثانیاً مشروح خاطر دریا مقاطح بحرمان درگاه دین پناه و مقرمان مجلس
 فسر دوس اشتباه که بعنايات سبحانی مطرح انعکاس شده
 معارف ربانی اندک گردانیده می شود که در این ولا این بی بصاعت را
 که با فصاحت ادوات معروفست، جمع و تألیف بعضی از
 سخنان ارباب اعیان و اصحاب عرفان در شرح حدیث این
 عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. دست داده بود و در قیام
 کتابت آورده، مانند مرقع صوفیان هر باره از جانی اندوخته،
 و بسوزن مناسب داشته بلاغت بریکه بگردوخته، و
 چون دعای دولت روز افزون آنحضرت اِنَاءَ التَّلِيلِ و اطراف
 النهار، این فقیر را فرض عین و عین فرض گشته، مناسب بلکه
 واجب، چنان نمود که عنوان این نامه نامی بنام گشته فرجام
 آنحضرت محلی و محشی گردد تا یقین آن نام نامی این نام بین الانام
 مقبول خاص و عام شود؛

گرچه باشد چو در تمام عیار

زانکه نقد سخن درین بازار

تا نباشد بر آن ز سکه نشان

زود همچو نقد های روان

فامول از گرم الهی آنست که این نوع دوس پرده خیال که صفت خیار
 جمالش از خط و خال تکلف و غالیه تعلف ساره افتاده، بسبب
 تناسب الفاظ و صفای معانی مقبول جمله التغات جاودانی سلطانی گردد

بمذکر و کسر نه .
 غرض از تفسیر این فراغت اینست که از خدمت و دعا گوئی بود،
 قدم جبارت بر حاشیه بساط این مباحث نهاد . یقین که به
 کرم پادشاهانه و عالمت خردانه معذور خواهند نمود . در
 درجهائی که طراز آستین خلعت زنده گانی است
 میسر باد بالنبی وآله .



- ۲۵ ابشراً منا واحداً يتبعه (آیہ ۲۴ سورہ النور)
- ۴۷ اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء (آیہ ۱۸ بقرہ)
- ۱۸ اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (آیہ ۱ بقرہ الانشراح)
- ۱۸ ان الله يبترک بکلمة منه اسمه المسيح... (آیہ ۱۰ احزاب)
- ۱۸ انى ذلك فذكرنا (آیہ ۲۶ سورہ ق)
- ۶ انا عرضنا الامانة على السموات والارض (آیہ ۷۲ سورہ احزاب)
- ۱۰، ۱۲ انك النفس الامارة بالسوء
- ۴۷ انى اعلم ما لا تعلمون (آیہ ۲۹ سورہ بقرہ)
- ۳۴ اينما تولوا فثم وجه الله (آیہ ۱۱۵ سورہ البقرہ)
- ۶ ثم ردناها أسفل السافلين (آیہ ۵ سورہ القين)
- ۲۶ خلق كل شيء وبقدره تقديراً (آیہ ۲ سورہ الفرقان)
- ۱۳ شجرة زيتونة (آیہ ۲۵ سورہ النور، الله نور السموات والارض)
- ۱۰، ۱۵ فاذا مسويه ونفخت فيه من روحي (آیہ ۳ سورہ الحجر)
- ۱۴، ۱۶، ۱۸ فاليها فجبرها وتقويها (آیہ ۸ سورہ الشمس)
- ۲۵ قالوا ابشر يهدونا فكفرنا (آیہ ۶ سورہ لقابن)
- ۱۸ قل الروح من امر ربي (آیہ ۸۷ سورہ بن اسرائيل)
- ۱۸ ما كذب الفؤاد ما لاى (آیہ ۱۱ سورہ النجم)
- ۲۵ وذلك اوحينا اليك رسالنا (آیہ ۵۲ سورہ الشورى)
- ۲۵ كتب في قلوبهم الرحمة وايدهم بروح منه

- ۵۲ و کتبناہ فی اللواح من کل شیء فوعظہ (آیہ ۱۴۵ سورۃ الاعراف)
- ۵۱ و کلاً نقص علیک من انباء الرسل ... (آیہ ۱۲۱ ہود)
- ۱۴ و لا أقسم بالنفس اللوامة (آیہ ۲ سورۃ الشمس)
- ۵ و لقد کرمنا بنی آدم (آیہ ۷۰ سورۃ بنی اسرائیل)
- ۵ و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون (آیہ ۵۶ سورۃ الذاریات)
- ۶ و خلقنا الانسان فی احسن تقویم (آیہ ۴ سورۃ التین)
- ۴۴ و النجم اذا هوى (آیہ ۱ سورۃ النجم)
- ۱۴، ۴۴ یا ایہا النفس المطمئنة (آیہ ۲۷ سورۃ الفجر)
- ۲۷ یسئلونک عن الروح (آیہ ۸۷ سورۃ بنی اسرائیل)
- ۱۸ یعلم السر و اخفی (آیہ ۶ سورۃ طہ)
- ۱۷ یومٌ لا یفیع مالٌ و لا بنون (آیہ ۸۸ سورۃ الشعراء)
- احادیث
- ۱۱ اعدا عدوک نفسک (حدیث)
- ۴۰ ان الله تعالى خلق آدم علی صورته (حدیث)
- ۴ ان الله جمیلٌ و یحب الجمال (حدیث)
- ۱۸ ان روح القدس نقت فی روحی ... (حدیث)
- ۲۲ ان فی جسد ابن آدم لہضقة ... (حدیث)
- ۵۲ الشیخ فی قوبہ کالنبی فی امة (حدیث)

- ۲۱ قلب المؤمن عرش اللہ (حدیث)
- ۴ کنت کثراً مخفياً ... (حدیث)
- ۲۱، ۲۲ لا یسعنی سمائی ولا ارضی ... (حدیث)
- ۳۵ لا یرال العبد یتقرب الی بالنوافل (حدیث)
- ۴ من عرف نفسه فقد عرف ربه (حدیث)
- ۱۰ الناس معادن كماون الذهب والفضة (حدیث)
- ۵۳ یا کمیل ، سأل العلماء وخالف الحكماء وجالس الکبریٰ (حدیث)
- کلمات قوم
- ۵ اأنت أم انا (عاقی)
- ۱۷ تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک (سخن عیسیٰ علیہ السلام)
- ۲۴ الروح لا یدخل تحت ذل کن (سخن عین القضاة)
- ۲۴ سبحانی ما اعظم شأنی (سخن بانیرید)
- ۲۳ المحدث اذا تورن بالقدیم ... (سخن جنید)

۳۰	آب مطلق	۳۳	آوار	۳۰
۱۵، ۱۷	ائمہ	۳۰	اہل اللہ	۱۵، ۱۷
۲۹	ابدال	۴۴، ۳۰	بخار لطیف	۲۹
۳۴	احدیت ذات	۳۳	بشرط شئی	۳۴
۳۴	اخلاق ذمہ	۴۳	بشرط لاشئی	۳۴
۴۶	ارباب کشف	۲۹	بی حمیتی	۴۶
۴۶	ارادہ	۳۹	بی غیرتی	۴۶
۳۲	ازمی	۱۰	ہشت روحانی	۳۲
۳۴	اسفل السافلین	۶	تجرّد	۳۴
۳۰	اسماء الہی	۳۶	تجسد خیال	۳۰
۱	اشراق	۲۰	تجلی	۱
۱	اظہار اعیان	۳۶	تجلی اسماء و صفات	۱
۲۰	اعلیٰ علیین	۶	تجلی الہی	۲۰
۸	افراد	۳۰	تجویف آئیر	۸
۸، ۹	افق سببی	۲۹	تجویف آئمن	۸، ۹
۵	اقطاب	۳۰	تجیب آذلی	۵
۴۳	اکسیر شریعت	۴۷	تکلیف شرعی	۴۳
۳۸، ۳۹	انسان حیوانی	۲۹	جسم لطیف	۳۸، ۳۹

۶۳	اصطلاحات		
۳۰	رجیون	۲۹	جواسر لطیف
۴۳	رضا	۳۵	جباب راه
۳۰	الركبان	۸, ۲۴	حدوث
۱۷, ۱۹, ۲۶, ۲۷	روح	۴۶	حوص
۲۵, ۲۰, ۲۷, ۴۰	روح انسانی	۱۳	حرکت ارادی
۹, ۱۲, ۱۳, ۲۸, ۳۹	روح حیوانی	۴۶, ۴۷	حد
۵, ۲۸	روح علوی	۴۶	حد
۱۷, ۱۸, ۲۰	زوع	۳۹, ۴۰	خزانه خیال
۱۷, ۱۹	سُر	۳۹	خزانه دماغ
۴۵	شریعت	۴۶	خت
۱۳	شجرة زیتونه	۴۳	خضوع
۴۶	شَره	۱۷	خفی
۹, ۱۱, ۴۶	شکوت	۴۷	درکات دوزخ
۱۳	شکوات حسی	۶, ۷, ۱۶, ۱۷, ۳۷, ۴۰, ۴۳, ۴۵	دل
۷	شکوت طبیعی	۳۲	دوزخ روحانی
۷	شکوت فاسد	۳۳	ذات
۱۷, ۱۹	صدر	۳۴	ذات حق
۱۶	صفات باطن	۲۵	ذلل کن

۳۹	عالم کسفی	۴۷	صفات پیمپی کسبی
۳۹، ۴۰	عالم صغیر	۴۴	صفات طبیعی
۳۹، ۴۰	عالم کبیر	۴۴	صفات فلکی و روحانی
۴۳	عجلہ	۴۴	صفت ذاتی
۳۹، ۴۰	عرش	۳۳	صورت اجمال
۵	عشق ہم پرستی	۳۳	صورت تفصیل
۱۷، ۲۰، ۴۳، ۴۵	عقل	۳۳	صورت جامعہ
۳۲	عقل بالفعل	۳۳	صورت متفرقہ
۳۲	عقل بالملکہ	۳۹	طبایع امہات
۳۲	عقل مستفاد	۳۴	طریقہ ذوق و وجدان
۳۲	عقل حیوانی	۴۲	طمانینہ
۵	عین جامعہ	۳۲	ظہور عقل
۴۱	غذای دل	۴۳	طیش
۹، ۴۴، ۴۵، ۴۶	غضب	۲۰	ظہور مرتبہ قلبی
۳۹	فہشتہ	۲۶	عالم آفریدگار
۱۷، ۱۹	فواد	۲۶	عالم آفریدہ
۱، ۲۳	قدم	۲۷	عالم آفر
۲۶	قدم بروج	۲۷	عالم خلق

۲۱	مرتبہ احدی	۳۵	قرب فرائض
۲۳، ۲۴	مرتبہ روح	۳۵	قرب نوافل
۲۱	مرتبہ روحی	۲۹	قرب وجود
۲۳، ۲۴	مرتبہ طلب	۴۳	قساوت
۲۱	مرتبہ تطہی	۳۱	قسم جسمانی
۲۳	مرتبہ نفس	۳۱	قسم روحانی
۴۶	مقام حبیبی	۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰	قلب
۴۶	مقام سبیبی	۲۹	قوت غضبی
۳۹، ۴۰	طلانکہ	۳۳، ۳۴	کثرت مظاہر اسماء و صفات
۳۰	طلامتہ	۴۳	کراہیت
۲۰	مبتغی العالمین	۳۹	کرمی
۳۰	نجباء	۴۳	کسل
۳۰	نقباء	۱۷، ۱۹	کلمہ
۳۳	نفس	۳۴	کلیت
۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۰	نفس امارہ	۴۸	کیمیاء شریعت
۲۰	نفس حیوانی	۴۰	روح محفوظ
۱۹	نفس رحمانی	۲۶	مجاہدت
۵	نفس سفلی	۲۰	مجمع البحرین

١٤، ٢٠	نفس لوامہ
١٤، ٢٠، ٤٤	نفس مطمئنہ
٣١	نفس مملک
١٤، ١٥	نفس مطومہ
٩، ١٢	نفس ناطقہ
١٢، ١٥	نفس نباتی
٣٥، ٣٦	واحد
٣٣	وجہ
٣٤	وحدت
٣٤، ٣٥	وحدت حق
٣٥	وحدت حقیقی
٤٤، ٤٦	ہوا
٢٩	ہیئات اعدادی
٣٦	ہیئات واحدیت

۵	الحسینی، فضل اللہ بن حامد	۴۰، ۴۷	آدم
۲۱	خاقانی	۵، ۲۳، ۲۵	ابن ترکہ اصفہانی (صائم بن)
۹	دارانی، بہین	۱۵، ۱۹، ۳۴	ابن عربی (محمی الدین)
۸، ۴۹	دانش پڑوہ	۲۷	ابن منظور
۲۱، ۲۲، ۲۴، ۵۰	ریاضی (دکتر)	۹	ابوالبرکات بغدادی
۲۱	سجادی (ضیاء الدین)	۵۱	ابوالخیر (ابوسعید)
۳۱	سقراط	۱۰	ابوداؤد
۸، ۴۹	سمنانی اعلا و الدولہ	۹، ۳۲	ابوعلی سینا
۱۰	سحروردی (شیخ مقتول)	۱۰	ابوہریرہ
۸	شاہ ولی نور الدین نعمت اللہ	۳۱	ارسططالیس
۵۲	شعیب (علیہ السلام)	۳۱	اطلاطون
۴۱	طوسی (نصیر الدین)	۸	الفارسی (خواجه عبداللہ)
۸	عبدالرزاق کاشی	۲۳، ۲۴	بابرید
۲۳، ۳۴	عراقی	۲۴	بیانی
۲۴	عطار (فرید الدین)	۳۰	جامی (۱۰۱)
۱۲، ۱۳، ۵۲، ۵۴	علی (علیہ السلام)	۲۶	جبرئیل (علیہ السلام)
۲۶	عمار یاسر	۲۳، ۲۴، ۵۰، ۵۱	جنید
۱۷، ۱۸	عیسیٰ (بن مریم) (علیہ السلام) - روح اللہ	۶، ۳۵	حافظ

١٨	کیمی	١٠، ٢٤	عین القضاء
		١٠، ٤١	غزالی
		٨	قنبر رازی
		٣١	فتی غورث
		٩	قطبی
		١٥، ٣٤	قونوی (صدر الدین)
		١٢، ١٣، ٥٢	کھیل ابن زبیر
		٣٠	کوسوی (محمد شمس الدین)
		٩	محمد غزنوی (سلطان)
		١٠	مسلم
		١٠، ٢٢، ٢٥، ٤٤	مصطفیٰ بن سفيان
		١١	خواجہ علیہ السلام
		١	بلکہ نیار
		٥٢	موسیٰ علیہ السلام
		٢٢	مولوی
		٢١، ٢٥، ٢٦	نجم الدین رازی (کبری)
		٨	نظری سپاہی (عبدالصمد)
		٣٠	نظام الدین عبداللطیف

79	نام کتابها		
۳۴	فصوص الحکم	۱۰	احیاء علوم الدین
۲۶	فوائح الجمال	۲۳	اسرار التوحید
۸، ۴۹	فهرست کتابخانه مرکزی	۲۵	اسرار الصلوة
۱۳، ۲۵	قرآن	۸	اصطلاحات الصوفیة
۲۷	لسان العرب	۳۰	اصطلاح الصوفیة
۲۳، ۳۴	لمعات	۹	تاریخ الکلماء
۲۲	مشنوی مولوی	صفت	تاریخ عالم آرای عباسی
۱۱، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۳۴، ۵۰	مرصاد العباد	۱۰	ترک الاطناب فی شرح شهاب
۹	المقتر	صفت	جیب السیر
۱۹	المعجم المفرد للفاظ کدیت النبوی	۱۰	حکمة الاشراف
۹	مراجیه	۲۱	دیوان خاتمی
۲۶	نغمات الانس		رسالة فی السعادة والحج العشرة علی ابن
۵۲	نوح البلاغ	۹	النفس الانسانیة جوهر
۳۵	الوصایا	صفت	روضه الصفا
۱۰	هیاکل النور	۱۰، ۲۴، ۲۵	زبدہ الحقائق
۱۰	یزدان شناخت	۸	شرح منازل السائرین
		۵	فوائد اللغات
		۲۳، ۳۰	الفتوحات المکیة

۱۷۵۵